

سرمقاله

یاد یاران یاد باد!

"در تجلیل از مبارزات رفیق مادر (فاطمه سعیدی - شایگان) و در بزرگداشت "یاد یاران" در سی‌امین سالگرد شهادت ناصر و ارژنگ شایگان و جمعی دیگر از یاران فدائی (در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۵)، مراسم باشکوهی از طرف سازمان ما در سالن دانشگاه شهر هانوفر برگزار شد. در بین حدود ۲۷۰ تن شرکت کننده در این مراسم، حضور رفقای که از کشورهای دیگر اروپا و همچنین آمریکا و کانادا برای شرکت در آن آمده بودند کاملاً چشم گیر بود. این رفقا به هانوفر آمده بودند تا ضمن تجلیل از مبارزات و پایداری‌های مادر مبارز فدایی، یاد تمامی یاران بخون‌خفته در راه آزادی و سوسیالیزم را گرامی و پاس دارند."

صفحه ۲

متن سخنرانی رفیق مادر

در مراسم "یاد یاران یاد باد!"

پای خاطرات رفیق مادر (فاطمه سعیدی - شایگان)
(در سی‌امین سالگرد جان‌باختن فرزندان فدائی اش)

صفحه ۴



متن سخنرانی رفیق اشرف دهقانی

در مراسم بزرگداشت رفیق مادر

(نگاهی به زندگی و مبارزات رفیق مادر)

صفحه ۷

در این شماره می‌خوانید:

۱۰ "بنیادگرایی اسلامی"، سلاحی در دست امپریالیسم!

گزارشی از "نشست بین‌المللی

۱۲ ضد امپریالیستی - ضد سرمایه داری" (IAAM) در آتن

۱۳ به یاد ارژنگ و ناصر، جوانترین یاران فدایی

۱۵ پیام‌های همبستگی به مراسم بزرگداشت رفیق مادر

پیام چریک‌های فدایی خلق ایران

۱۵ به حزب کمونیست ترکیه - مارکسیست لنینیست

۱۶ رزمندگان باغ‌های بیشمار فتح (شعر برای رفیق مادر)

۱۸ گزارش تظاهرات اول ماه مه در لندن انگلستان

۱۸ اعتراض به موج جدید اعدام‌ها در ایران

۱۹ فصل دوم کتاب "بذرهای ماندگار" (۱۲)

۲۰ ترجمه انگلیسی سخنرانی در نشست بین‌المللی در یونان

یاد یاران یاد باد!

در تجلیل از مبارزات رفیق مادر (فاطمه سعیدی - شایگان) و در بزرگداشت "یاد یاران" در سی‌امین سالگرد شهادت ناصر و ارژنگ شایگان و جمعی دیگر از یاران فدائی (در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۵)، مراسم باشکوهی از طرف سازمان ما در سالن دانشگاه شهر هانوفر برگزار شد.

در بین حدود ۲۷۰ تن شرکت کننده در این مراسم، حضور رفقائی که از کشورهای دیگر اروپا و همچنین آمریکا و کانادا برای شرکت در آن آمده بودند کاملاً چشم گیر بود. این رفقا به هانوفر آمده بودند تا ضمن تجلیل از مبارزات و پایداری‌های مادر مبارز فدایی، یاد تمامی یاران بخون‌خفته در راه آزادی و سوسیالیسم را گرامی و پاس دارند.

دیوار های سالن دانشگاه شهر هانوفر با عکس‌های سرخ و چهره‌های فراموش ناشدنی ده‌ها تن از مبارزین زن و مردی تزئین شده بود که در طول سالها در جریان مبارزه در راه رهایی کارگران و همه توده‌های ستمدیده ایران چه در صفوف چریکهای فدایی خلق و چه غیر آن بر خاک افتاده بودند. تصویر سروهای ایستاده‌ای همچون رفقا احمدزاده، پویان، مفتاحی، بهروز دهقانی، حمید اشرف، فریدون جعفری، سورکی و جزئی در کنار آنها مبارزینی نظیر صبوری‌ها، سیامک اسدی‌ها، اشرف بهکیش‌ها، علیرضا شکوهی‌ها و... که در مقابل دشمن طبقاتی تا آخرین لحظه جنگیدند و داغ تسلیم را به دل آنان گذاردند، در عین حال که تنها گوشه‌ای از جنایات ددمنشانه دشمنان طبقاتی مردم یعنی امپریالیسم و مزدورانش برعلیه خلق‌های تحت ستم ما را به نمایش درآورده بود، در همان حال از

آرمان‌های سترگی خبر می‌داد که برق آن در چشم یکایک این عزیزان و تمامی جانب‌اختگان راه آزادی و سوسیالیسم موج می‌زد. نصب تصاویر این جانب‌اختگان بدون در نظر گرفتن تعلقات سازمانی آنان یک بدعت‌گذاری قابل احترام در این جلسه و مصداق جمله ارزشمند "یاد یاران یاد باد!" بود.

حضور رفیق اشرف دهقانی که شخصا برای ابراز احترام و تقدیر از مبارزات رفیق مادر در این مراسم حاضر شده بود، بر صفا و شور مبارزاتی جلسه افزود و تشویق طولانی و مهر و محبت مبارزاتی بیکرانی که رفقای حاضر در طول جلسه نثار این دو رفیق فدایی- که شانه به شانه و با مشت‌های گره کرده در کنار یکدیگر ایستاده بودند- کردند یکبار دیگر جلوه‌ای از مقاومت و ایستادگی و اتحاد مبارزاتی توده‌های ستمدیده ایران در مقابل دشمن مشترک را به نمایش گذارد.

جلسه با یک دقیقه کف زدن به یاد تمامی عزیزانی که جان خود را در راه آزادی و بهروزی توده‌های ستمدیده فدا کرده بودند و بویژه جانب‌اختگان راه آزادی و سوسیالیسم آغاز گشت و با اجرای زیبای سرود "ای پرچمدار ستمکشان" و قرائت شعر زیبای "شبانه" از شاملو که شب قبل از اعدام انقلابیون را تصویر می کند، ادامه یافت. سپس گروه هنری ترانه سرودها و قطعاتی از اشعار زنده یاد سعید سلطان‌پور را اجرا کردند که به شدت مورد تشویق حضار قرار گرفت. با پایان این بخش از برنامه، هنگامی که مجری برنامه با صدایی که آشکارا از هیجان می‌لرزید حضور رفیق اشرف دهقانی در مراسم را به اطلاع حضار

رسانده و از رفیق خواست که خود در مورد زندگی مبارزاتی رفیق مادر سخن بگوید، موجی از احساس شور و شغف سالن را فرا گرفت. جمعیت به پا خاست و با کف زدن‌های ممتد، هر آنچه که از مهر و محبت مبارزاتی نسبت به این رفیق را در سینه داشت نثار رفیق اشرف دهقانی کرد و او نیز در پاسخ با لبخندی صمیمی ضمن سپاسگذاری از این ابراز احساسات مبارزاتی تاکید کرد که همانطور که همیشه گفته است بخوبی می‌داند که این ابراز احساسات نه "بخاطر شخص او" که به خاطر مهر و محبت بی‌دریغ مردم ما نسبت به فرزندانمان یعنی چریکهای فدایی خلق و همه مبارزین و انقلابیون و ارزش‌های انقلابی و مبارزاتی‌ای است که آنها در سیاه‌ترین روزهای حیات خلق‌های ما در زیر شلاق دیکتاتوری با نثار جان خود آفریدند. او سپس با سپاسگذاری مجدد، تمامی مهر و محبت جمعیت را شایسته رفیق مادر دانست و نثار او نمود. عین گفته‌های رفیق چنین است: "سپاس فراوان از احساسات پاک و بی‌شائبه شما که البته من همیشه این را گفته‌ام که این واقعا نه به خاطر شخص من است، این بیان ارزش‌گذاری شما به ارزش‌های مبارزاتی چریکهای فدائی خلق و همه انقلابیونی است که برعلیه دشمنان مردم مبارزه کرده و هنوز هم می‌کنند و این سنگر را ترک نکرده‌اند. مبارزینی مثل رفیق مادر که واقعا همه احساسات و محبت‌های شما نثار این رفیق باد."

رفیق اشرف در صحبت‌های خویش راجع به مادر که هر از چند گاهی با ابراز احساسات جمع قطع می‌شد، گوشه‌ای از مبارزات و مقاومت‌های رفیق مادر در زندان، رفیقی از تبار

زحمتکشان، رفیقی که با "تمام دار و ندارش" به صفوف چریکهای فدایی خلق و انقلاب رهایی‌بخش مردم ما پیوسته بود را به سمع جمع رساند. او با تشریح برخی شکنجه‌های ددمنشانه‌ای که در سیاهچال‌های رژیم ستم‌شاهی بر رفیق مادر رفته بود (از جمله آویزان کردن مادر توسط دستبند از میله‌های پنجره سلول به مدت طولانی و شلاق زدن و وارد کردن شوک الکتریکی به او) از پایداری و ایستادگی بی‌نظیر رفیق مادر در مقابل ماموران ساواک- که ناشی از آگاهی طبقاتی و کینه سترگ او به دشمنان خلق بود- برای حضار صحبت کرد و در خاتمه گفت که امیدوار است با تنظیم زندگی نامه رفیق مادر به گونه‌ای که او با طیب خاطر بگوید که "این زندگی من است"، داستان زندگی مبارزاتی مادر را منتشر سازد.

با خاتمه سخنرانی رفیق اشرف، در بخش "پای خاطرات رفیق مادر" نوبت به رفیق مادر رسید که با شرکت‌کنندگان در مراسم از لاله‌های سرخ انقلاب سخن بگوید. او در میان سبیل تشویق جمعیت که از جا بلند شده و با کف زدن‌های ممتد برای وی ابراز احساسات می‌کردند به پشت تریبون رفت و مشت گره کرده خود را به علامت مقاومت و مبارزه بالا برد و با بوسه به احساسات بی‌شائبه و گرم جمعیت پاسخ گفت. در این لحظه شعار "درود بر تو مادر فدایی" سالن را درنوردید و جمعیت حاضر یکصدا با تشویق ابراز احساسات مبارزاتی خود نسبت به رفیق مادر نشان می‌دادند که چگونه حرمت "رفیق مادر" و "مادرها" را پاس می‌دارند و مبارزات و پایداری‌های او چه جایی در قلب تمامی

مبارزین راه آزادی و بهروزی مردم ایران باز کرده است. مادر با صدایی صاف و مصمم، در قالب کلماتی ساده ولی رسا و قاطع گوشه‌هایی از زندگی خود و فرزندان‌اش که در عین حال رفقاییش هم بودند را برای جمعیت ترسیم کرد. او در طول بیش از نیم ساعت صحبت که شنوندگانش را شدیداً تحت تأثیر قرار داده بود در توصیف چگونگی مبارزات و پیوستن‌اش به صفوف انقلاب و جنبش مسلحانه هیچگاه نیازی به تئوری پردازی‌های روشنفکرانه پیدا نکرد. چرا که شرح زندگی پر از درد و رنج و مبارزه و مقاومت مادر در مقابل دشمنان خلق، خود گویاترین سند در تأیید انگیزه‌های مبارزاتی و آگاهی والای انقلابی و طبقاتی رفیق مادر بود. سخنان او تجسم شرایط سخت زندگی و محرومیت‌های طبقه کارگر و زحمتکش‌ان جامعه ما در آن سالها بود. رفیق مادر از این شرایط و از کشتی که جامعه تحت سلطه دیکتاتوری برای مبارزه ایجاد می‌کرد سخن گفت. مادر از رفیق و فرزند بزرگش، نادر، از فداکاری، دلسوزی و احساس مسئولیت‌های او و از نقش او در ارتقای آگاهی طبقاتی خود سخن گفت. از چگونگی پیوستن به مبارزه و آشنایی با رفقای مبارزی در آن سال‌های سیاه حرف زد. از ورود به خانه‌های تیمی به همراه فرزندان خردسال ولی هشیارش، سخن گفت. مادر از پیوستن به سازمان عشق، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و آشنایی با رفقای چریک فدایی، اسطوره‌هایی نظیر رفقای کبیر فریدون جعفری، حمید اشرف و شیرزانی نظیر مرضیه احمدی اسکویی، صبا بیژن‌زاده و... سخن گفت، از ماموریت‌های تشکیلاتی‌اش، از شیرین کاری‌های امنیتی ناصر و ارژنگ، از سخت‌کوشی آنها، از عشق و علاقه‌شان به رفقا و معلمان‌شان، از لحظات سپردن جگرگوشه‌گانش به دست رفقا، از

آخرین دیدار با فرزندان‌اش قبل از دستگیری و از حسرت عمیق‌اش در مورد نویسدن ارژنگ و ناصر در آخرین دیدار و... بالاخره از افتخار این که با الهام از مبارزه و مقاومت‌های بی‌نظیر رفقای فدائی و انقلابیون پیش از خود، به رغم تمامی تشبثات دشمن ددمنش، او هیچگاه تسلیم نشد و داغ سازش و مماشات‌جویی را بر دل مامورین ساواک شاه گذارد.

به رغم آن که رفیق مادر آمده بود تا از خاطرات زندگی‌اش و از فرزندانش بگوید اما هر چه او در آن شب در قالب شرح زندگی خود و فرزندانش گفت در واقع یادی از یاران بود و رفیق مادر خاطره آنان و حرمت مبارزاتی آنان را پاس داشت. او نشان داد که ارزش‌های مبارزاتی کنونی ما حاصل خون پاک آن عزیزان و رشادت‌ها و مبارزات آنان است. خاطرات زنده رفیق مادر در حقیقت یکی از سخت‌ترین ولی شورانگیزترین دوران مبارزات کارگران و زحمتکش‌ان ما را در آن شب برای حضار تصویر کرد. حضاران که خود از میان مردم ایران و کسانی بودند که هر یک مستقیم و یا غیرمستقیم به آن دوران وابستگی و یا تعلق خاطر داشته و یا از آن تأثیر پذیرفته‌اند. هنگامی که در خاتمه سخنان مادر، شعارهای رسای جمعیت حاضر یعنی "درود بر تو مادر مبارز" و "درود بر تو مادر فدایی" به همراه مشت‌های گره کرده رفیق مادر فضای سالن را فراگرفت، صحنه باشکوهی از اتحاد مبارزاتی و یگانگی در بین مبارزین، به سیاق آن سال‌ها سالن مراسم را فرا گرفت و مادر در دسته‌های گل‌اهدایی غرق شد. در پایان صحبت‌های رفیق مادر، رفیق مجری برنامه از رفیق اشرف دهقانی خواست که یادبود کوچکی (آرم پرافتخار سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران) که از سوی برگزارکنندگان مراسم به پاس ارج‌گذاری از مقاومت و پایداری مادر،

برای او تهیه شده بود را به رفیق مادر بدهد. در میان تشویق و ابراز احساسات جمع، رفیق اشرف دهقانی یک بار دیگر به پشت تریبون آمد و خطاب به جمعیت از آنها اجازه خواست که این هدیه را از سوی تمامی رفقا و دوستان حاضر در جلسه به مادر اهدا کند. او گفت که آرم سازمان، با خون پاک صدها تن از چریک‌های فدایی نظیر ناصرها و ارژنگ‌ها و سایر مبارزین راه آزادی و سوسیالیزم سرخ شده است و از نظر او بهترین راه تجلیل از رفیق مادر و رفیق مادرها و همه رزمندگان راه سوسیالیسم و پاسداری از خون جانبختگان‌مان ادامه راه آنهاست. در این لحظه رفیق مادر آرم سازمان را در دست گرفت به جمعیت نشان داد و چندین بار بر آن بوسه زد. جمعیت حاضر یکبار دیگر با تشویق و کف‌زدن احساسات مبارزاتی خویش را نثار رفقا، مادر و اشرف دهقانی کرد. در حالی که این دو رزمنده آزادی دست‌های یکدیگر را به نشانه اتحاد، مبارزه و پیروزی بهم داده و بالا برده بودند.

در قسمت دیگری از برنامه، یکی از رفقا متن زیبایی را در وصف و در بزرگداشت خاطره یاران جوان فدایی یعنی ناصر و ارژنگ با احساس تمام به سمع جمعیت رسانید.

با اعلام تنفس برای صرف شام، بسیاری از دوستان و رفقای حاضر از فرصت استفاده کرده و به روبروسی و صحبت و گفتگو با رفقا مادر و اشرف دهقانی پرداختند و این رفقا نیز با رویی باز و گشاده به تمام ابراز احساسات رفیقانه‌ای که نثار آنان می‌شد جواب می‌دادند. بخش دوم برنامه با قرائت شعری آغاز شد که در سال‌های ۶۰ در کردستان- سنگر آزادگان- توسط یکی از رفقا در مورد رفیق مادر سروده شده بود. سپس نوبت به سخنرانی رفیق فریبرز سنجری رسید. رفیق فریبرز با استناد

به یک سری اعترافات خود بلندگوهای تبلیغاتی رژیم، نشان داد که آرمان‌ها و راه مبارزاتی چریک‌های فدایی خلق چگونه امروز به عنوان مدل و سرمشق برای جوانان مبارزی درآمده که هر روز با مبارزات خویش رژیم جمهوری اسلامی و نظام دیکتاتوری حاکم را به مصاف می‌طلبند. او در ادامه با برشمردن ارزش‌ها و اهدافی که یاران جانبخته در صفوف چریک‌های فدایی خلق جان خود را وثیقه تحقق آن اهداف کردند در حقیقت به توضیح برخی از نظرات و مواضع سازمان در مورد اساسی‌ترین مسایل مبارزاتی در حال حاضر پرداخت و آنگاه به نقد این ایده که گویا مدافعان چنین ارزش‌هایی "سنت‌گرا" و "مرده پرست" هستند پرداخت و تأکید کرد که درس‌گیری و تجربه‌اندوزی و کاربرد سنن و ارزش‌های مبارزاتی گذشتگان به منظور راه‌گشایی در مبارزه جاری نه "سنت‌گرایی" بلکه یک وظیفه انقلابی برای تمامی مبارزینی‌ست که گذشته را چراغ راه آینده می‌کنند. سخنرانی رفیق فریبرز در میان تشویق جمعیت پایان پذیرفت و برنامه یاد یاران با هنرنمایی گروه هنری که جمعیت را به رقص و پایکوبی واداشتند ادامه یافت. لازم به یادآوری‌ست که سازمان‌ها و نیروهای مترقی و انقلابی ایرانی و خارجی پیام‌های همبستگی متعددی به برنامه "یاد یاران" فرستادند که ضمن قدردانی از آنها در همین شماره پیام فدایی به چاپ برخی از آنها مبادرت می‌ورزیم.

برنامه "یاد یاران یاد باد" سنت بجا و ارزشمندی برای ارج‌گذاری از مبارزات و پایداری‌های انقلابیون بویژه در زمانی که هنوز در قید حیات هستند، برجا گذاشت. این برنامه در میان شور و صف‌ناپذیر دوستان و رفقای که از نقاط مختلف دنیا برای ادای احترام به رفیق مادر در آن حاضر شده بودند پایان یافت. ■

پای خاطرات رفیق مادر (فاطمه سعیدی - شایگان) (در سی‌امین سالگرد جان باختن فرزندان فدائی‌اش)

متن سخنرانی رفیق مادر در مراسم "یاد یاران یاد باد!"



با سلام و درود به همه شما عزیزان!

بسیار از شما تشکر می‌کنم که زحمت کشیده و به اینجا آمده‌اید! و همچنین از رفقایم تشکر می‌کنم که این موقعیت را فراهم آوردند که من امروز همراه شما یاد همه رفقای چریک فدائی را که در ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۵۵ در درگیری با ساواک رژیم شاه جان باختند گرامی بدارم. همه آنها رفقا و فرزندان من بودند. از جمله ارژنگ و ناصر شایگان که مزدوران رژیم جنایتکار، خون آنها را در این روز به زمین ریختند. پسر و رفیق گرامی دیگر من نادر شایگان است. او نیز در ۵ خرداد سال ۱۳۵۲ در درگیری با مزدوران ساواک جان باخت.

من هر سال در خانه خودم برای هر سه برادر که از لاله‌های سرخ انقلاب ایران هستند، در تاریخ ۲۶ اردیبهشت یکجا بزرگداشت می‌گیرم. دوستان و رفقای پاریس همواره مرا در این روز همراهی می‌کنند. امروز خوشحالم که در جمع شما هستم و می‌توانم کمی از زندگی و مبارزه نادر، ارژنگ و ناصر شایگان که هم فرزندان من و هم رفقایم بودند، برای شما صحبت کنم. اول از نادر عزیزم بگویم که راه مبارزه درست با ظلم و ستم در جامعه را اولین بار از او یاد گرفتم.

از سال ۱۳۴۷ شروع می‌کنم. آن موقع نادر با دوستش عبدالله اندوری در ۲ اتاق در طبقه دوم خانه زندگی می‌کردند که من هم با سه بچه به آنها پیوستم. آن زمان ابوالحسن ۷ ساله، ارژنگ ۵ ساله و ناصر ۴ ساله بودند و تنها درآمدن ۱۵۰ تومان کمک تحصیلی ای بود که نادر از دانشکده می‌گرفت. او در مدرسه عالی نقشه برداری درس می‌خواند. این پول برای زندگی ۵ نفره خیلی خیلی کم بود. یک روز متوجه شدم نادر برای گذراندن زندگی ما مجبور شده تومانی یک قران پول قرض کند. نادر یک چنین پسر مسئول و انسان واقعاً فوق العاده ای بود. جایی که در

شرایط آن زمان خیلی از جوانها به فکر خودشان بودند، نادر اینطوری در مورد من و برادرهای کوچکش احساس مسئولیت می‌کرد.

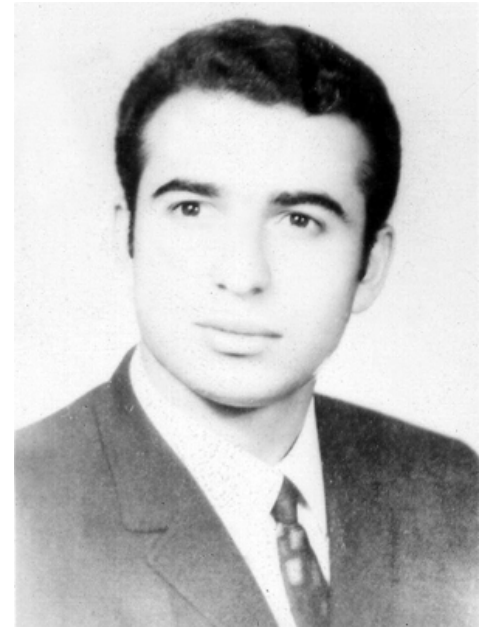
دلم می‌خواهد کمی از کودکی پسر بزرگم نادر بگویم، او مادر خود را که یک کارگر شمالی بود، هنگامی که ۵ ساله بود از دست داد. نادر زندگی بسیار سختی را از سر گذرانده بود. نه تنها بی‌مادر مانده بود، بلکه هنوز در کلاس اول دبستان بود که پدرش را هم که عضو فعال حزب توده بود، به زندان انداختند. در این زمان نادر کاملاً بی‌سرپرست مانده بود. شبها پیش این یا آن دوست پدرش می‌ماند و روزها را در جلوی زندان می‌گذراند. تا اینکه پدرش را بخاطر بی‌سرپرست ماندن او از زندان آزاد کردند. و بدین ترتیب بود که نادر از بچگی با مسائل سیاسی آشنا شده بود.

در همان سال ۴۷، نادر در یک شرکت نقشه برداری کار پیدا کرد (نادر اول در شرکت نقشه برداری که به اسم "استور" بود کار می‌کرد که در این شرکت، نقشه برداری مس سرچشمه را نادر کرده که الان چندین سال است که داره بهره برداری می‌شه. دومین شرکت که او در آنجا کار می‌کرد به نام "نوید" بود که سد طالقان را ساخت. سد طالقان را هم نادر نقشه برداری کرده) وضع مالی ما کمی بهتر شد. در این دوره دوستان نادر مرتب به خانه ما می‌آمدند و می‌نشستند و بحث می‌کردند. از مسائل آندوره، یکی مرگ تختی و دیگری مرگ صمد بهرنگی بود که من هم خیلی روی آنها کنجکاو بودم و با نادر در مورد آنها صحبت می‌کردیم.

رفت و آمد دوستان نادر به خانه در سال ۴۸ نیز ادامه داشت. بچه‌ها بیشتر درباره شرایط ایران و کشورهایی که در آنجاها انقلاب شده بود، صحبت می‌کردند. کتابهای مارکس، انگلس و لنین را می‌خواندند. آن موقع رادیوئی در عراق به زبان فارسی برنامه پخش می‌کرد و از مسائل مبارزاتی حرف می‌زد،

نادر و دوستانش به این رادیو گوش می‌کردند. من هم گوش می‌کردم و با نادر در مورد خیلی از مسائل صحبت می‌کردیم. کتابهایی که در خانه داشتیم قدغن بودند. من همه آنها را در جایی قایم می‌کردم که کسی نبیند. با همسایه‌ها هم طوری برخورد می‌کردم که متوجه نشوند. ما چه فکری داریم و یا چکار می‌کنیم. من دوست‌های نادر را هم خیلی دوست داشتم. می‌دیدم آنها مثل خیلی از جوانهای دیگر عاقل و باطل نمانده‌اند که هر روز یک مدل لباس بپوشند. می‌دیدم که رفتار آنها و فکر آنها خوب است و پیش خود می‌گفتم چقدر خوب که بچه‌های کوچک من در محیط خوبی تربیت می‌شوند و این جوانها روی آنها تأثیر خوبی می‌گذارند.

نادر سعی می‌کرد بصورت‌های مختلف، آگاهی سیاسی مرا بالا ببرد و همه جور کمک هم به من می‌کرد. بعضی وقت‌ها خودش ناصر را که هنوز کوچک بود نگره می‌داشت تا من همراه با ابوالحسن و ارژنگ با دوستانش به سینما برویم. من فیلم‌های چارلی چاپلین، رگبار و قیصر را در آن زمان دیدم. ما را به سیرک‌های شوروی و چین هم فرستاد. اولین بار بود که سیرک می‌دیدم. چقدر از او تشکر کردم. در سال ۴۹ ما در آپارتمانی که روبروی دانشگاه صنعتی بود خانه داشتیم. معمولاً تظاهرات و مبارزات بیشتر در دانشگاه‌ها بود. آن سال دانشگاه صنعتی شلوغ شد، که من هم در جریان آن قرار گرفتم. در آنجا اعتصاب و مبارزه دانش‌آموزان ششم دبیرستان دکتر هوشیار را هم دیدم. درست است که اعتصاب به خاطر نمره بود، ولی آن اعتصاب‌ها و مبارزات که پلیس هم دخالت می‌کرد، در آن زمان شور مبارزاتی ایجاد می‌کرد. از یک طرف ظلم و ستم در جامعه خیلی زیاد بود و از طرف دیگر دیکتاتوری و خفقان آنقدر شدید بود که کسی نمی‌توانست حتی یک حرف مخالف علیه رژیم شاه بزند. در نتیجه دانشجویان و یا دانش‌آموزان هم یک چیز را بهانه می‌کردند و خشمشان را



نادر شایگان

نسبت به رژیم به یک صورتی نشان می دادند. در این سال نادر دوستان جدیدی پیدا کرده بود که، یکی از آنها رفیق جهانبخش پایداری بود. او بعدها به سازمان چریکهای فدائی خلق پیوست و در سال ۵۴ در یک روستا در مشهد با ساواک درگیر و شهید شد. یادش گرامی باد! من دوست های نادر را هم مثل خود او آنقدر دوست داشتم که دلم می خواست هر کاری از دستم برمی آید برای آنها بکنم. چون می دیدم که آنها به خاطر مردم ستمدیده ایران فعالیت می کنند و مسأله آنها نجات مردم از زیر ظلم و ستم و دیکتاتوری است.

از سال ۴۹ من هم مطالعه را شروع کردم. کتاب های مختلفی را خواندم. از جمله مادر ماکسیم گورکی را که خیلی از آن خوشم آمد. عبدالله هم که قبلاً با ما زندگی می کرد، برایم از کتاب های مارکس و لنین می خواند و ما با هم بحث می کردیم. بعضی وقت ها نادر می گفت، این کتاب برای مادر زود است و کتاب دیگری معرفی می کرد. بچه های کوچک هر سه به مدرسه می رفتند و نادر به درس آنها رسیدگی می کرد. این بچه ها هم در چنین فضای سیاسی بزرگ می شدند و از محیط تأثیر می گرفتند. یادمه که یک روز در کلاس درس ارژنگ، معلم پرسیده بود کی روزه است. و ارژنگ خواسته بود بگوید که روزه گرفتن را قبول ندارد و با زبان بچه گانه اش که کمی هم می گرفت گفته بود: "ما که ترکیم". در خانه به حرف او خیلی می خندیدیم، انگار که ترک ها نباید روزه بگیرند.

در آنزمان نادر هنوز فکر می کرد که من باید به بچه ها برسم و آنها را بزرگ کنم. خودم هم نمی دانستم که چگونه می توانم مستقیماً در مبارزه شرکت کنم. او اصرار داشت که من خیاطی یاد بگیرم که اگر خود او روزی به خاطر مسائل مبارزاتی مجبور شد از ما جدا شود، من کاری داشته باشم و به خودم اتکاء کنم. من به آموزشگاه خیاطی می رفتم که رستاخیز سیاهکل بوجود آمد. عکس ۹ نفر از مبارزین فدائی را همه جا زده بودند، همه جا صحبت از آنها و مبارزه مسلحانه در سیاهکل بود. من هر خبری از هر جا می شنیدم به نادر می گفتم.

در سال ۵۰ فعالیت های نادر خیلی زیاد شده بود. با رفیق جهانبخش با یک پلی کپی جزوه چاپ می کردند. من کمک می کردم که مخفی کاری را خوب رعایت کنند. مثلاً موقعی که دوستان می آمدند خانه ما و می خواستند شب جزوه و یا کتابی بخوانند - دوستان عزیز! آن موقع آنقدر خفقان زیاد بود که این رفقا که می خواستند چیزی بخوانند می رفتند کوه آن ها را می خواندند. ولی بعدها دیگه شرایط پلیسی شد و نمی توانستند بروند کوه. قبلاً می رفتند کوه و شب هم آنجا می ماندند. جزوه و کتابشان را می خواندند، صحبت هایشان را می کردند ولی وقتی نتوانستند کوه بروند، در خانه این کار را می کردند - به خانه ما که می آمدند من چراغ نفتی برایشان روشن می کردم. یک پتو هم می دادم که روی سرشان می کشیدند تا همسایه ها مشکوک نشوند که چرا چراغ اینها تا دیر وقت روشن است. بعضی وقت ها، نادر برایم شعرهای انقلابی می خواند، کتاب های جدیدی می آورد که بخوانم. کلیدهایی را به من می داد تا جایی قائم کنم. معلوم بود که برای بچه ها خانه اجاره کرده و نمی خواست، همه کلیدها را همراه خودش حمل کند. من بعداً فهمیدم که نادر رهبری یک گروه را به عهده دارد. یک گروه مارکسیست - لنینیست با مشی مبارزه مسلحانه. در آن سالها، هر روز خبر مبارزاتی جدیدی می رسید. فلان جا درگیری شده، فلان جا را منفجر کرده اند و از این نوع خبرها. من همه اینها را به نادر می گفتم. یکی از آن خبرهای مبارزاتی که خیلی روی من تأثیر گذاشت و تکام داد، درگیری مسلحانه مهرنوش ابراهیمی با نیروهای ساواک بود. او شجاعانه با نیروهای ساواک جنگیده و چند نفر از آنها را به درک واصل کرده بود. بعد هم بوسیله هلی کوپترهایی که او را از بالا به رگبار بستند شهید شد. (یادش گرامی باد!) خبر این درگیری را دختر صاحبخانه قبلی مان که پیش من آمد و رفت داشت تعریف کرد. این موضوع برای من خیلی مهم بود.

چون آدم یک نیروئی می گیره، وقتی می بینه که یک زن توانسته اینقدر شجاعانه با ساواکی ها بجنگد.

پائیز یا زمستان سال ۵۱ ما از خانه ای که بودیم بلند شدیم. چون آدرس آنجا را هم دانشگاه نادر می دانست و هم دوستانی که قبلاً به آنجا رفت و آمد می کردند. رفتیم در نازی آباد، خانه ای به اسم من اجاره کردیم. خانه خیلی کوچک بود طوری که ارژنگ وقتی خانه را دید، بغض کرد و می خواست که به خانه قبلی برگردیم. اینجا، یک خانه مخفی بود و قرار شده بود که هیچ دوست و رفیقی به آنجا نیاید. در این خانه من بیشتر از قبل در کارهای مبارزاتی شرکت داشتم. تنها و یا با نادر می رفتیم و هر چه لازم بود می خریدیم و می زدم زیر چادر و می آوردم. اواخر زمستان سال ۵۱ بود که یک شب دیدم نادر یک نفر را آورد و برد

به اتاق بالا. قرار شده نو ما را ببیند و نه ما او را. بعداً فهمیدم که او رفیق مصطفی شعاعیان بود که من او را نمی شناختم. نادر در مورد لنین با او بحث می کرد. چون رفیق مصطفی لنین را آدم انقلابی می دانست، ولی نظراتش را قبول نداشت. در اینجا خاطره ای از میزان علاقه این دو رفیق به یکدیگر به یاد می آید که بد نیست برایتان تعریف کنم: "یک روز از نادر پرسیدم به کدامیک از این رفقای بیشتر علاقه داری؟ او با اشاره گفت، یکی از آنها همین رفیقی است که در اتاق بالاست و منظورش رفیق مصطفی بود. و حالا علاقه متقابل رفیق مصطفی را در عبارتی که او در کتاب "انقلابش" که اتفاقاً آنرا به رفیق نادر تقدیم کرده است با هم مرور می کنیم: "به رفیق شهید نادر" که شیفتگی اش به کمونیزم؛ که کینه اش به جهان طبقاتی، که دلدادگی اش به فراز طبقه کارگر، که نفرت اش از مالکیت خصوصی، که سخت کوشی اش در گسترش بنیادین جنبش مسلحانه، که جان بستگی اش به رستگاری آدمی از هرگونه بهره کشی، بهره دهی، که باورش به انقلاب، عاشقانه بود و عاشقانه نیز بر سر این عشق جان نهاد، پیشکش! - سرخ تیر ماه ۱۳۵۲".

یک روز نادر جزوه ای به من داد که در مورد فرار یک رفیق دختر از محاصره ساواک بود - بعداً فهمیدم که او رفیق شیرین معاضد بود - نادر نظر مرا پرسید، گفتم این مبارزین خیلی فداکارند، آنها برای آدم های ستمدیده، برای مادران زحمتکش و برای نجات همه مردم مبارزه می کنند. اما آنها انسانهای فوق العاده ای هستند. شاید من نتوانم مثل آنها باشم. نادر گفت نه؛ هر کس بخواد می تواند مثل آنها بشود. بالاخره به نادر گفتم این کارهایی که می کنم، من را راضی نمی کند و می خواهم وظیفه مبارزاتی

در اتاق بود بپرسم، ولی دیدم ناصر خیلی سریع، و با حواس جمعی گفت، بنویس "جواد اعلائی"، که البته اینهم اسم شناسنامه ای بود که با آن خانه را اجاره کرده بودیم. این بچه ها چون از اول در شرایط سیاسی بزرگ شده بودند، خیلی هوشیار بودند.



ناصر شایگان

کارهای شیرین بچگی شان را داشتند ولی بچه های سیاسی بودند. من افتخار می کنم که بگویم اینها رفقای کوچک ما بودند که خیلی به پیشرفت جنبش نوین کمونیستی در ایران خدمت کردند. درود بر آنها و درود به همه رزمندگان فدائی و انقلابیون دیگری که برای رهایی مردم از زیر ظلم و دیکتاتوری و خفقان مبارزه کرده و می کنند!

رفقا و دوستان عزیز چون از ابوالحسن صحبت کردم ممکن است برای شما این سؤال پیش می آید که پس ابوالحسن بالاخره چی شد! همانطور که اول گفتم در سال ۵۲ در تهران رفیق مصطفی، ابوالحسن را به رفیق حمید اشرف سپرد.

ابوالحسن تا ۹ تیر ماه سال ۱۳۵۵ در درون سازمان فعالیت می کرد. شنیدم که او حتی یک چاپخانه را به تنهایی اداره می کرد. در ۹ تیر ماه در زندان، روزنامه به ما دادند که در آن نوشته شده بود که ابوالحسن در درگیری کشته شد. اما پس از ۹ ماه مرا از اوین به کمیته بردند. و در آنجا ابوالحسن را به من نشان دادند. معلوم بود که ابوالحسن را زنده دستگیر کردند و به دروغ نوشتند که کشته شد. پدرش را هم گرفته بودند در حالی که او فعالیتی هم نداشت. او نو هم از زندان قصر به کمیته آوردند. در کمیته به من خیلی فشار می آوردند که بیا نامه ای به شاه بنویس و اظهار ندامت کن و بچه ات را بردار برو زندگی کن. من گفتم نه، شما حکم ابد به من دادید تا ابد هم در زندان می مانم. اگر راست می گوئید پدرش را آزاد کنید و ابوالحسن را به او بدهید. متأسفانه من دیگر هیچوقت نفهمیدم که بالاخره ابوالحسن چی شد.

برای همه شما در مبارزه برعلیه امپریالیسم و برعلیه رژیم جمهوری اسلامی آرزوی موفقیت می کنم. پیروز باشید!



ارژنگ شایگان

صبح زود بیدار شون و ورزش بکنند. آنها داستان می نوشتند و رفیق مصطفی تصحیح می کرد و یاد می داد که چطور بنویسند.

یکی از خاطرات خوبم مأموریت تشکیلاتی بود که با رفیق جعفری انجام دادم و با هم پوسته نارنجک که رفقا در مشهد می ساختند را به تهران بردیم. خلاصه، من در زمستان سال ۵۲ دستگیر شدم و فصل دیگری از زندگی من شروع شد. آنروز که پایگاه را جهت مأموریتی ترک می کردم، هرگز فکر نمی کردم که این آخرین دیدارم با بچه هاست. از قضا بچه ها را نبوسیده بیرون رفتم. بعدها در زندان همیشه از این موضوع ناراحت بودم و می گفتم یکبار آنها را بغل کرده و بوسیده بودم. یکبار هم در زندان، ارژنگ را در خواب دیدم، به طرفش دویدم که او را ببوسم ولی او فرار می کرد.

بگذارید در آخر، از کوچکترین فرزندم ناصر دو خاطره بگویم و سخنانم را تمام کنم.

عید سال ۵۲ بود، آن موقع ناصر حدود ۸ سالش بود. من دیدم در زندانم در مردی با ناصر صحبت می کند. از او پرسید اسم بابات چیه؟ و ناصر خیلی طبیعی و خونسرد جواب داد عبداللهی. یعنی اسم شناسنامه جعلی که نادر با آن خانه را اجاره کرده بود. این بچه آنقدر حواسش جمع بود که نگفت شایگان و یا نگفت که نادر پدرش نیست، بلکه برادرش است. من آدمم با آن مرد صحبت کردم و او گفت که رئیس کلانتری آن محله است و چون ما خانه را تازه اجاره کرده ایم، می خواست بداند که "خدای ناکرده" خرابکار نباشیم!! او با این سؤال از ناصر، دیگر مطمئن شده بود که ما به اصطلاح خرابکار نیستیم!!

یکبار هم در پایگاه مشهد، کپسول گاز برایمان آورده بودند. وقتی پولش را دادیم، کسی که کپسول را آورده بود خواست قبض بدهد و پرسید به چه اسمی بنویسم؟ من می خواستم بروم از رفیق مصطفی که

بیشتری به عهده بگیرم. در همان زمستان سال ۵۱، رفقای دختری که با رفیق مصطفی آشنا بودند نیز به آن خانه آمدند. البته نادر آنها را چشم بسته آورده بود و قرار هم نبود ما همدیگر را ببینیم، ولی حیاط خانه طوری بود که نمی شد، پس به هم معرفی شدیم. رفیق مرضیه اسکوئی و صبا بیژن زاده دو تا از آن دخترها بودند که بعداً از رفقای برجسته چریک فدائی شدند. "یادشان گرامی باد!"

بعداً ما از آن خانه رفتیم و یک خانه با شناسنامه جعلی گرفتیم. در این زمان بچه ها درس می خواندند. ناصر کلاس سوم ابتدائی، ارژنگ چهارم و ابوالحسن هم راهنمائی بود. چون نادر تحت تعقیب بود، در عید سال ۵۲ مجبور شدم بچه ها را از مدرسه در بیاورم. در همان فروردین ماه، رفیق صبا هم پیش ما آمد. ما با هم کار می کردیم، تایپ می کردیم. با دستگاه پلی کپی و استنسیل جزوه چاپ می کردیم. صبا با علاقه به بچه ها درس می داد. او اولین معلم بچه ها در یک خانه تیمی بود، چون شنیدم که در سازمان چریکهای فدائی خلق، رفقای دیگری هم بودند که به بچه ها درس می دادند. در این خانه بودیم که درگیری نادر پیش آمد. او در پنجم خرداد سال ۱۳۵۲ در خیابان جمالزاده (جمشید آباد جنوبی) با مزدوران ساواک درگیر شده و با کشتن چندین ساواکی، شجاعانه و تا آخرین فشنگ با آنها جنگید و جان باخت. یادش گرامی باد! من دیگر از آن شبی که نادر به خانه نیامد و با صبا چه ناراحتی کشیدیم، صحبت نمی کنم. فردای آنروز، رفقا مرضیه و مصطفی را سر قرار دیدم. بالاخره صبا و مرضیه خودشان با سازمان چریکهای فدائی خلق ارتباط گرفتند و من هم با رفیق مصطفی برای ارتباط با سازمان سر قرار رفیقی رفتیم. از یک طرف غم نادر را در دل داشتم و از طرف دیگر خیلی خوشحال بودم که با سازمانی که به آن عشق می ورزیدم، مستقیماً در ارتباط قرار می گیرم.

رفیقی که سر قرار آمده بود، رفیق فریدون جعفری بود. رفتار و برخورد این رفیق طوری بود که خیلی تأثیر خوبی روی من گذاشت. سادگی اش، مهربانی اش طوری بود که انگار سالهاست همدیگر را می شناسیم. بعدها با رفیق فریدون بیشتر آشنا شدم و صداقت و صمیمیت او را بیشتر شناختم. بعد، من و ارژنگ و ناصر و رفیق مصطفی در ارتباط با سازمان خانه ای در مشهد گرفتیم. مصطفی در تهران ابوالحسن را به رفیق حمید اشرف سپرد.

خاطرات زیادی از پایگاه یا خانه تیمی مشهد دارم. از ورزش صبحگاهی که همه با هم می کردیم و ارژنگ و ناصر با اینکه بچه بودند ولی خوششان می آمد که

متن سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در مراسم بزرگداشت رفیق مادر در هانوفر آلمان

کرده به جنبش انقلابی مسلحانه می پیوستند، در حالی که اکنون حضور مادر در صفوف چریکهای فدائی خلق از شکل گیری این واقعیت در جامعه ایران حکایت می کرد که مبارزه ای که با پیشاهنگی روشنفکران کمونیست از جنگل های سیاهکل شروع شد، دارد تأثیرات خودش را در اعماق جامعه و در دل زحمتکشان به جای می گذارد. و این خیلی مسرت بخش بود.

در آن موقع که من در یکی از پایگاه های سازمان در مشهد بودم نوشته هائی را می دیدم که مادر تایپ کرده بود. برخی از آن ها داستان های کوتاهی بودند که عزیزان ما ارژنگ و ناصر می نوشتند که نام زیبای دانه و جوانه را هم با خود داشتند. من شاهد بودم که آن نوشته ها و اساساً وجود آن یاران کوچک و خود رفیق مادر در درون سازمان، چه شوری و چه احساس تعهد و مسئولیت انقلابی در رفقا بوجود می آورد. ... بعد آن شبی رسید که مادر دستگیر شد. آن شب در پایگاهی من بودم، رفیق صبا بیژن زاده بود و رفقا جعفری و حمید مومنی بودند. فکر این که مادر در آن لحظات در زیر شکنجه جنایتکاران ساواک قرار گرفته، بی تابمان کرده بود. اما می دانستیم که چه کینه طبقاتی و چه خشمی در دل مادر و چه عشقی به دنیای آزاد انسانی در دل مادر به او قدرت مقاومت و پایداری در مقابل آن جنایتکاران خواهد داد.

معمولاً از درون شکنجه گاه های رژیم خبرهائی به سازمان می رسید و ما مطلع بودیم که دژخیمان رژیم شاه در زندان ها هر روز بر شدت شکنجه مبارزین می افزایشند. در حقیقت، هر چه مبارزه مسلحانه روشنفکران انقلابی در جامعه با استقبال بیشتری از جانب توده ها روبرو می شد و هر چه جنبش بیشتر پیشرفت می کرد، جنایتکاران رژیم در زندان ها نیز شرایط طاقت فرساتری را بر زندانیان تحمیل می کردند. اتفاقاً جنایات رژیم شاه در حق رفیق مادر در زندان، یکی از نمونه هائی است که شدت وحشی گری ساواک در دهه ۵۰ که بر زندانیان سیاسی اعمال می شد را آشکار می کند، که در اینجا من تا حدی به آن می پردازم.

در ابتدا برای این که کنه مسأله درک بشه، باید با تأکید این موضوع را بگم که رفیق مادر در زمستان

با درود به همه شما عزیزان و سپاس از حضورتان در این مراسم! (براز احساسات و کف زدن جمعیت) و همچنین سپاس فراوان از احساسات پاک و بی شائبه شما که البته من همیشه این را گفته ام که این نه به خاطر شخص من است، این بیان ارزش گذاری شما به ارزش های مبارزاتی چریکهای فدائی خلق و همه انقلابیونی است که بر علیه دشمنان مردم مبارزه کرده و هنوز هم می کنند و این سنگر را ترک نکرده اند. مبارزینی مثل رفیق مادر که واقعا همه احساسات و محبت های شما نثار این رفیق باد.

اول اجازه بدهید یک موضوع را اینجا توضیح بدهم و آن این که از من خواسته شده بود متنی را در مورد زندگی و مبارزات رفیق مادر تهیه کنم که رفیقی در اینجا بخونه. ولی بعداً دیدم که این مراسم فرصت استثنائی را بوجود آورده که من می توانم خودم پیام و با ابراز احترام و صمیمانه ترین درودهایم نسبت به رفیق مادر به پاس پایداری ها و مواضع انقلابی ای که همیشه در قبال دشمنان مردم، در مقابل رژیم های وابسته به امپریالیسم شاه و جمهوری اسلامی داشته، زندگی مبارزاتی او را با احساس خودم بیان کنم.

قبل از هر چیز این را بگویم که رفیق مادر به عنوان زنی از میان زحمتکشان جامعه ایران، زنی که با صمیمیت و صداقت کامل در شرایطی که مبارزه هنوز توده ای نشده بود با همه دار و ندارش به مبارزه انقلابی برخاست، مادر همه چریکهای فدائی خلق و همه انقلابیونی است که با صداقت و صمیمیت بر علیه امپریالیسم بر علیه رژیم های وابسته به امپریالیسم مبارزه کرده و می کنند.

من اولین بار در سال ۵۲ بود که از وجود رفیق مادر در صفوف چریکهای فدائی خلق مطلع شدم. این موضوع را رفیق بسیار ارزنده ما فریدون (علی اکبر) جعفری در حالی که از تک تک کلماتش علاقه و احترام عمیق او را نسبت به رفیق مادر می شد درک کرد، به من گفت.

در آن زمان سن اکثر مبارزین انقلابی در سال های ۲۰ دور می زد. یعنی دختران و پسران کاملاً جوان در صحنه مبارزه بودند. از این جهت پیوستن مادری با فرزندان به صف مبارزه انقلابی بسیار شرف انگیز و مسرت بخش بود. از طرف دیگر تا آن موقع بیشتر از میان دانشجویان و اقشار تحصیل

سال ۵۲ دستگیر شد ولی او را تنها در اواخر سال ۵۵ در شرایط خاصی که با اوج گیری مبارزه در جامعه بوجود آمد، به زندان عمومی قصر منتقل کردند. این به معنی آن است که رفیق مادر به مدت سه سال مستقیماً تحت نظر و اذیت و آزار نیروهای امنیتی رژیم شاه بود. از این مدت ۱۱ ماه یعنی حدود یکسال مادر به طور مداوم تحت شکنجه و بازجویی قرار داشت.

موقع دستگیری چون مادر سیانور خورده بود، او را به یک کلینک بردند و شکنجه از همان لحظه به هوش آمدن مادر شروع شد. بعد او را به ساواک مرکزی مشهد بردند. از عمده ترین شکنجه هائی که در اینجا بر مادر اعمال شد، بستن دست های او از میله های یک پنجره و آویزان کردن او بود. اما نه فقط این بلکه در چنین حالتی مزدوران همراه با دشنام هائی که شایسته خودشون است، مرتب پیکر آویزان مادر را شلاق می زدند.

یکی دیگر از شکنجه هائی که در مورد رفیق مادر عزیز در ساواک مشهد به کار بردند، استفاده از شوک الکتریکی بود. مطمئناً همه شما آن عکسی که یک زندانی سیاسی در زندان ابو غریب عراق را که سیم هائی از دستگاهی به قسمت های مختلف بدنش وصل کرده اند را دیده اید. این یکی از انواع شکنجه هائی بود که در مورد مادر به کار بردند البته در حالی که پیکر او از میله های پنجره آویزان بود. در واقع شاه امریکائی آموزش های اربابان شکنجه گرش را در دهه ۵۰ در زندان هایش به مورد اجرا گذاشته بود.

من دیگر از شکنجه هائی که بعد از انتقال رفیق مادر به تهران و به زندان "کمیته" بر او اعمال کردند، صحبتی نمی کنم. آنهایی که زندان های شاه و یا جمهوری اسلامی را تجربه کرده اند می دانند که ۱۱ ماه در سلول های کمیته بودن و به طور مرتب زیر بازجویی قرار داشتن یعنی چه!

بالاخره، او را به زندان اوین منتقل می کنند. در اینجا نیز مادر مدت ها در سلول و تحت شرایط طاقت فرسائی قرار می گیرد. در چنین شرایطی دژخیمان او را در رابطه با فرزندانش مورد تهدید قرار می دادند و مرتب به او یادآور می شدند که دنبال بچه هایت هستیم که دستگیرشان کنیم.

با توجه به شناخت عینی و واقعی ای که رفیق مادر از ماهیت جنایتکارانه نیروهای امنیتی رژیم شاه داشت، یکی از دل نگرانی های شدید او هراس از دستگیری فرزندان و کشیده شدن آن ها به زیر شکنجه بود.

برای مأموران رژیم شاه بسیار اهمیت داشت که روحیه مبارزاتی مادر را در هم بشکنند. برای آنها بسیار مهم بود که مادر را به پای تلویزیون بکشاند تا در آنجا برعلیه چریکهای فدائی خلق و برعلیه همه مبارزین و انقلابیون سخن بگه. اما آن جنایتکاران و تبهکاران نمی دانستند که چه آگاهی انقلابی والائی در وجود مادر رهنمون او برای پایداری و استقامت در مقابل تبهکاران و جنایتکاران است و چرا مادر هرگز حاضر به تسلیم نشد.

بله، یک چنین مقاومت و چنین وفاداری به آرمان چریکهای فدائی خلق که همان آرمان کارگران و زحمتکشان است، باعث شد که همه کسانی که مادر را می شناختند و همه رفقای سازمان ما، احترام عمیقی نسبت به رفیق مادر در خود احساس بکنند.

من اکنون رفیق گرانقدردمان حمید اشرف را به یاد می آورم که چطور وقتی از رفیق مادر حرف می زد، چهره اش حالت خاصی به خودش می گرفت. آن موقع را به یاد می آورم که که با هم در مورد برنامه ریزی برای خارج از کشور و ضرورت انعکاس اخبار مبارزاتی مردم ایران در خارج و رساندن فریاد انقلابیونی چون رفیق مادر به گوش جهانیان صحبت می کردیم.

حال که صحبت از خارج از کشور شد اجازه بدهید از شور و انرژی مبارزاتی که مبارزه و مقاومت رفیق مادر در زندان در همان دهه ۵۰ در خارج از کشور به وجود آورد نیز صحبت کنم و برای شما اندکی از "آکسیون دفاعی مادر شایگان" در امریکا بگویم.

این آکسیونی بود که جوانان مبارز متشکل در کنفدراسیون در اواخر سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۶) آن را سازمان دادند که به مدت ۵ ماه به صورت برپائی تظاهرات، میتنگ ها، جلسات متعدد مبارزاتی با پخش هزاران اعلامیه، جزوه، انتشار مقالات مختلف در روزنامه ها و پخش گفتگوهای رادیویی و غیره ادامه داشت. این آکسیون طوری بود که امروز حتی تعریف ساده و و بازگویی آن هم شورآفرین و شعف انگیز است.

همانطور که می دانید دفاع از زندانیان سیاسی یکی از سوژه های مبارزاتی بود که در دهه ۵۰ با گستردگی هرچه بیشتری در سراسر اروپا و امریکا جریان داشت. در چنین فضائی و در شرایطی که همه قرائن از رشد و گسترش مبارزات مردم در ایران تحت تأثیر جنبش مسلحانه خبر می داد، نمایندگان رژیم شاه در امریکا به خاطر تقویت این رژیم به یک تبنائی با مقامات دانشگاه هاپکینز در بالتیمور واشنگتن رسیدند.

قرار بود از طرف این دانشگاه طی مراسم به اصطلاح باشکوهی به خواهر شاه، اشرف پهلوی به عنوان نماینده زنان ایران- که در واقع او نماینده و مظهر فساد دربار پهلوی بود- دکترای افتخاری حقوق داده بشود. تا در پناه به اصطلاح شکوه این مراسم بتوانند جنایات رژیم در حق زندانیان سیاسی و به طور کلی سیاست های ضدخلقی رژیم را ببوشانند.

اما دانشجویان مبارز متشکل در کنفدراسیون با الهام از مبارزه پیشاهنگان انقلابی شان در جامعه ایران، این مراسم را به هم زدند. در طی فعالیت های مبارزاتی آنها هزاران جزوه و اعلامیه پخش شد. جلسات، تظاهرات و میتینگ ها برگزار شد. خیلی زحمت کشیده شد و در ادامه فعالیت های مبارزاتی شان که حدود ۵ ماه طول کشید، توانستند مقامات دانشگاه هاپکینز را وادار کنند که درجه دکترای افتخاری را نه به اشرف پهلوی دزد و قاچاقچی هروئین، بلکه به یکی از زندانیان سیاسی زن که به حق نمونه ای از زنان مبارز ایران بود، تقدیم کنند. این زن همان کسی بود که حتی در سخت ترین گره گاه های زندگی اش در زندان، مثلاً آنگاه که مزدوران خیر جان باختن دو فرزند دلبنش را به او داده و انتظار عجز و لابه از او داشتند، با خشم و کینه ای فزونتر و با غرور در مقابل دشمنان مردم ایستاده بود. این زن همانا فاطمه سعیدی- مادر شایگان، رفیق مادر عزیز ما بود.

انتخاب مادر شایگان به عنوان یکی از سبب های مبارزاتی مردم ایران برای اخذ دکترای افتخاری (و لوحه های افتخاری که تعدادی دیگر از دانشگاه های امریکا به مادر شایگان اهدا کردند) با توجه به این که مادر مهر فدائی بر پیشانی خود داشت، در عین حال جلوه و انعکاسی از عظمت و اصالت جنبش فدائی در آن سال ها بود.

در پیوند با جنبش فدائی، نیروهای رزمنده ای از اقصی نقاط دنیا طی پیام هائی به تجلیل از رفیق مادر پرداختند. همچنین شخصیت های سرشناس بسیاری در تجلیل از رفیق مادر پیام هائی به یکی از جلسات مربوط به آکسیون مادر شایگان فرستادند. شخصیت هائی که در سطح جهان شناخته شده اند، کسانی چون پل سوئزی، سردبیر ماهنامه مشهور مانتهی ریویو و نویسندگان معروفی چون ژان پل سارتر، سیمون دوبوار و بسیاری دیگر.

فکر می کنم بی مناسبت نباشه خلاصه دو تا از آن پیام ها را اینجا بخونم. اولی از پیام پل سوئزی که سخنانش را اینطور شروع می کنه:

"شرم بر دانشگاه جانز هاپکینز برای اهداء درجه افتخاری به خواهر شاه ایران، نماینده و مظهر یکی از

ظالم ترین، ارتجاعی ترین و منفورترین دیکتاتوری های جهان امروز! تهنیت به جلسه مشترک جامعه های امریکائی برای پشتیبانی از زندانیان سیاسی ایران، برای بزرگداشت مادر شایگان، نماینده و مظهر اراده شکست ناپذیر خلق ایران در مبارزه علیه دیکتاتوری شاه و به دست گرفتن سرنوشت خود".

یکی دیگر از پیام ها که خیلی به دل من نشست، پیامی از یکی از استادان زیست شناسی دانشگاه هاروارد است که اتفاقاً همان سال برنده جایزه نوبل در فیزیولوژی و طب شده بود، به اسم جرج و آلد هی گینز. او در پیامش می گوید:

"در این دوستمین سالگرد انقلاب امریکا مسروم که به آن دانشجویانی ببیندم که در دانشگاه جانز هاپکینز گرد آمده اند تا از خود گذشتگی، شجاعت و صداقت مادر شایگان را- که خیلی بهتر از اشتغال فعلی ما در نفت، ثروت و قدرت، ایده آل های سنتی ما یعنی زندگی، آزادی و شادکامی را نمایندگی می کند، تجلیل نمایند".

مطمئناً دیگه فرصتی نیست که بشه از جنبه های دیگر زندگی رفیق مادر در اینجا صحبت کرد. از سال ۵۷، از باز شدن درهای زندان و تحقق آرزوی ارژنگ ۱۳ ساله که می خواست رفیق مادر و همه زندانیان ساسی به نیروی توده های مردم از زندان آزاد بشوند. و بعد... از دوره متأسفانه درگیری مادر پس از آزادی از زندان که به خاطر وضعیتی که متأسفانه سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام پیدا کرد، پیش آمد. در آن زمان مادر نیز شرایطی شبیه خود من را داشت.

همچنین باید از موضع انقلابی مادر نسبت به رژیم ضد خلقی تازه روی کار آمده جمهوری اسلامی گفت، از اولین دیدار ما با همدیگر و در این دوره از سرگیری مبارزه او در صفوف چریکهای فدائی خلق و فعالیت در کردستان- سنگر آزادگان و از دوران زندگی در تبعید.

همچنین نمی شود که در اینجا به شرح دور اول زندگی مادر نیز پرداخت که به خصوص جلوه ای خاص از ستمدیدگی زنان زحمتکش در جامعه مردسالار ایران را منعکس می کند. اما، امیدوارم بتوانم در فرصتی زندگی و مبارزات رفیق مادر را به طور کامل به رشته تحریر درآورم، به گونه ای که مادر به طیب خاطر بگوید که "این زندگی من است".

واقعیت این است که زندگی رفیق مادر بخشی از تاریخ جامعه ماست. تاریخ. و من مایلیم صحبتیم را با تأکید روی این موضوع تمام کنم که: تاریخ را انسان ها خودشان می سازند، خوب و بدش را، اما باید به خاطر داشته باشیم که در این میان، همه پیشرفت ها و

برای همه شما در راه سازندگی هرچه پرمتر تاریخ موفقیت آرزو می کنم.
پیروز باشید.

حاصل مبارزات رفیق مادرها، ارژنگ ها، ناصرها، نادرها و همه مبارزین و انقلابیونی است که در ظلمات شب از طبیعت آفتاب سخن گفتند و آفتابکار بودند.

همه آنچه ما امروز از خوبی ها و زیبایی ها نصیب برده ایم، حاصل کار و زحمت انسان های آگاه و فداکار، حاصل جانفشانی ها، فداکاری ها و مبارزات ظفرنمون توده های مبارز و روشنفکران انقلابی است.

نگاهی به برخی اخبار

- نشریه نیویورکر از مداخله امریکا در انتخابات ریاست جمهوری ایران جهت قدرت گیری احمدی نژاد گزارش داد.
- در ۱۸ اردیبهشت ماه انفجارهائی در استانداری و اتاق تجارت کرمانشاه رخ داد که به گزارش مطبوعات رژیم حداقل ۷ نفر زخمی شدند.
- یکی از اعضای کمیسیون اجتماعی مجلس رژیم اعلام کرد که بر اساس لایحه ای که اخیرا به مجلس فرستاده شده قرار است به مشمولین

- خبرگزاری رژیم از زد و خوردهائی در کردستان که فی مابین نیروهای نظامی جمهوری اسلامی با یک گروه کرد به نام پژاک روی داده خبر داد. در این درگیری ها تعدادی از نیروهای پژاک کشته و تعدادی دستگیر شدند. بر اساس این گزارش، در یک سال گذشته تعداد قابل توجهی از پاسداران رژیم در درگیری با این گروه کشته شده اند.

خدمت اجباری سربازی در صورت ازدواج با دختران معلول معافیت از خدمت داده شود!

- یکی از روزنامه های چاپ باکو (آزاد لبق) در رابطه با اثرات حمله احتمالی امریکا به ایران در اوضاع آذربایجان نوشت: در صورت حمله امریکا به ایران، آذربایجان به عنوان متحد استراتژیک امریکا باید فضای هوایی کشور را به روی هواپیماهای نظامی امریکا گشوده و با تأمین سوخت این هواپیماها فرودگاه های نظامی خود را در اختیار نیروی هوایی امریکا قرار دهد.

خودکشی دانش آموز ۱۴ ساله آمریکایی که به دلیل شرکت در تظاهرات تهدید به اخراج و زندان شده بود

آنتونی سولترو، دانش آموز ۱۴ ساله شهر انتاریو در ایالت کالیفرنیا که در اعتصابات و تظاهرات ۲۸ ماه مارس علیه قوانین پناهندگی امریکا شرکت کرده بود، بعد از تهدید به اخراج و زندان از طرف ناظم مدرسه، خود را با شلیک گلوله ای کشت. دوستان و همکلاسی های آنتونی و بسیاری از دانش آموزان امریکا به یاد او در تظاهرات ۱۵ آوریل شرکت کردند.

بعد از اینکه در چندین هفته متوالی، بیش از یک میلیون نفر در سرتاسر امریکا به تظاهرات و اعتراض علیه قوانین مهاجرت پرداختند، دولت امریکا درصدد انتقام جویی برآمد و به دستگیری و اخراج کارگران و دانش آموزان اقدام کرد. اول ماه مه نیز به عنوان روز اعتراض سرتاسری علیه قوانین ضد مهاجرین اعلام شده و قرار است که در آن روز کارگران و دانشجویان و دانش آموزان کلاسها را تعطیل کرده و دست از کار بکشند. دولت با یورش به کارخانه ها و دستگیری کارگران مهاجر و با تهدید دانش آموزان سعی دارد که علاوه بر انتقام گیری، آنها را نیز بترساند و اعتصابات اول ماه مه را کنسل کند.

در ساعت ۹ صبح روز چهارشنبه ۱۹ آوریل پلیس های سر تا پا مسلح اداره مهاجرت به ۴۲ کارخانه در ۲۷ ایالت امریکا یورش برده و همه کارگران را به صف کردند و هر کارگری را که مدارک اقامت دایم همراهش نبود به داخل اتوبوس و وانت ریخته و به زندان بردند. هم اکنون بیش از ۱۲۰۰ نفر از این کارگران در زندان و در انتظار باز پس فرستاده شدن به کشور هایشان هستند. تاکنون صدها نفر از کارمندان دولت بخصوص کارمندان اداره مهاجرت نیز، به دلیل شرکت در تظاهرات اخراج شده اند. پلیس در گوشه و کنار شهرهای امریکا به شکار مهاجرینی که اجازه اقامت دایم ندارند نیز پرداخته است.

ادامه مطلب در صفحه ۱۴

لیست کمک های مالی

انگستان

سارا	۵۰ پوند
پیام فدائی	۱۰ پوند
خلق کرد	۵۰ پوند
بذر های ماندگار	۵۰ پوند
سرود پایداری	۵۰ پوند

آمریکا

دیترویت	۵۰ دلار
فرزنو	۲۵ دلار
باتیمور	۵۰۰ دلار
دالاس (م)	۵۰ دلار
لس آنجلس (سیمید)	۵۰ دلار
دالاس	۷۵ دلار
واشنگتن	۱۵۰ دلار

فرانسه

رفیق شهید نادر شایگان	۳۰ یورو
رفیق شهید ارژنگ شایگان	۲۰ یورو
رفیق شهید ناصر شایگان	۲۰ یورو

سوئد

خلق عرب	۲۰۰ کرون
مادر سنجری	۴۰۰ کرون
رفیق مادر (شایگان)	۴۰۰ کرون

رفیق شهید ارژنگ شایگان	۱۰۰ کرون
رفیق شهید ناصر شایگان	۱۰۰ کرون
رفیق شهید مادر غروی	۲۰۰ کرون
رفیق شهید علی اکبر جعفری	۲۰۰ کرون
نسیم	۲۰۰ کرون
پیام فدائی	۲۰ کرون
میز کتاب	۱۲۰ کرون
رفیق شهید بهزاد امیری دوان	۷۰ کرون
رفیق شهید مناف فلکی	۲۰۰ کرون
رفیق شهید اسمر آذری	۲۰۰ کرون
رفیق شهید فریدون شافعی	۲۰۰ کرون
مادر انقلابی روح انگیز دهقانی	۲۰۰ کرون
رفیق شهید علی رضا نابدل	۲۰۰ کرون
خلق بلوچ	۵۰۰ کرون
رفیق شهید ولی سوسنی	۵۰ پوند

هند

رفیق شهید نادر شایگان شام اسبی	۳۰ یورو
رفیق شهید ارژنگ شایگان شام اسبی	۲۰ یورو
رفیق شهید ناصر شایگان شام اسبی	۲۰ یورو
رفیق شهید حمید اشرف	۴۰ یورو
رفیق شهید محمدرضا پثربی	۴۰ یورو
رفیق شهید محمدحسین حق نواز	۴۰ یورو
رفیق شهید طاهره خرم	۴۰ یورو
رفیق شهید غلامعلی خراط پور	۴۰ یورو
رفیق شهید محمد مهدی فوقانی	۴۰ یورو
رفیق شهید عسکر حسینی ابرده	۴۰ یورو
رفیق شهید غلام رضا لایق مهربانی	۴۰ یورو
رفیق شهید فاطمه حسینی	۴۰ یورو
رفیق شهید یوسف قانع خشک بیجاری	۴۰ یورو
رفیق شهید علی اکبر وزیری	۴۰ یورو

توضیح: آنچه که در زیر می‌خوانید متن سخنرانی‌ای است که یکی از رفقای سازمان ما در "مینینگ بین‌المللی ضد امپریالیستی- ضد سرمایه‌داری" که در ماه می در شهر آتن یونان، برگزار گردید، ارائه نمود.

"بنیادگرایی اسلامی"، سلاحی در دست امپریالیسم!

رفقای گرامی!

درودهای انقلابی سازمان ما یعنی چریکهای فدایی خلق ایران را بپذیرید. ضمن تشکر از وقتی که به من داده‌اید، موضوع صحبت من رابطه بنیادگرایی اسلامی با امپریالیسم است.

در یکی دو دهه اخیر در کشورهایی که بویژه اکثریت جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، ما شاهد رشد روزافزون جریان‌هایی بوده ایم که در تبلیغات جاری به "اسلام سیاسی" و یا "بنیادگرایی اسلامی" معروف شده است. از سوی دیگر، رشد این اسلام سیاسی و یا بنیادگرایی اسلامی که در اکثر مواقع خود را در لفافه‌ها و شعارهای ضدامپریالیستی می‌پوشاند و توجیه می‌کند، متأسفانه باعث رواج برخی دیدگاه‌های نادرست و توهمات در میان نیروهای مبارز و کمونیستی گشته است. به طوری که این نیروها در تحلیل از ماهیت طبقاتی جریان‌هایی که خود را "اسلام سیاسی" می‌نامند، دچار انحراف گشته و با تکرار تبلیغات بورژوازی، برای آنها "ماهیت ضدامپریالیستی" و "انقلابی" قائل می‌گردند. با توجه به این واقعیت است که من به عنوان یک کمونیست ایرانی که در طول ۲۷ سال سلطه جمهوری اسلامی از نزدیک شاهد سرکوب بی‌وقفه جنبش ضدامپریالیستی-دمکراتیک خلقهای ایران توسط این رژیم بوده‌ام، مایلم تجارب خود و سازمان متبوعم را با شما در میان بگذارم و انحرافی بودن تفکر فوق را نشان دهم.

در بسیاری از تحلیلهای رایج، کوشش بر آن است که "بنیادگرایی اسلامی" را با لباس "ضدامپریالیستی" بپوشانند. مطابق این تحلیل، دار و دسته خمینی و جمهوری اسلامی در ایران نیز ظاهراً مظهر و جلوه ضدیت با امپریالیسم بودند. اما واقعیت این است که همین رژیم جمهوری اسلامی به رهبری خمینی اتفاقاً با ابراز ضدیت با آمریکا و نیروهای امپریالیست دیگر، جنبش اصیل ضدامپریالیستی-دمکراتیک مردم ایران، که با شعارهای "مرگ بر شاه" و "مرگ بر آمریکا" شروع شده بود را به وحشیانه ترین وجهی به خاک و خون کشید، و بسیاری از توده‌ها و مبارزین و کمونیستهای ضدامپریالیست را به خاطر طرح مطالبات ضدامپریالیستی-دمکراتیک واقعی، اعدام و سرکوب نمود. پس تمامی آنهایی که برای این رژیم ماهیت ضدامپریالیستی قائلند باید روشن نمایند که این چگونه رژیم به اصطلاح ضدامپریالیستی است که تمامی هم و غمش سرکوب خونین جنبش و انقلاب ضدامپریالیستی توده‌هاست؟!

واقعیت این است که کارگران و خلقهای ستمدیده ایران در دهه ۷۰ با الهام از مبارزات پیشروان خویش یعنی چریکهای فدایی خلق ایران یک جنبش ضدامپریالیستی و دمکراتیک را با خواست سرنگونی رژیم وابسته شاه و محو سلطه امپریالیسم در ایران سازمان دادند. اما وقتی که مبارزه انقلابی در روند خود تشدید شد و حفظ رژیم شاه دیگر توسط اربابان امپریالیستش غیرممکن گشت قدرتهای امپریالیستی طی کنفرانسی که در "گوادولوپ" داشتند برای مقابله با جنبش‌های توده‌ای رأی به تغییر رژیم شاه و روی کار آمدن یک جریان اسلامی دادند که در انطباق با سیاست کشیدن کمربند سبز به دور شوروی سابق قرار داشت. در آن زمان این جریان اسلامی به رهبری خمینی حتی فاقد یک تشکیلات کوچک بود اما با کمکهای مادی و معنوی امپریالیستها این دارودسته به سرعت تقویت شد و در شرایط فقدان یک رهبری انقلابی با توجه به ضربه‌های بسیار سختی که به سازمان ما وارد آمده بود، در آن برهه، رژیم جمهوری اسلامی "خلاء آلترناتیو" برای امپریالیستها را پر نمود.

جمهوری اسلامی از همان اولین روزهای روی کار آمدن خویش، زیر نام مذهب و اسلام و در واقع در خدمت امپریالیستها، چنان جنایاتی را در حق مردم تحت ستم ایران انجام داد که حتی توسط رژیم مزدور شاه نیز به انجام نرسیده بود. در طول سالها هزاران تن از کمونیستها و مبارزین ضدامپریالیست توسط جمهوری اسلامی قتل عام شدند. رژیم جمهوری اسلامی حتی از اعدام کودکان و دختران مبارز ۱۴-۱۵ ساله نیز ابا نکرد. یکی از کثیف ترین جنایات این رژیم که از سال ۱۹۸۱ در زندانها صورت گرفت تجاوز پاسداران رژیم به دختران باکره و سپس اعدام آنها بود. سردمداران جمهوری اسلامی برای این جنایت خود این طور استدلال می‌کردند که آن دختران چون کافر بودند باید اعدام می‌شدند ولی چون دختران باکره مستقیماً به بهشت می‌روند پس لازم است توسط پاسداران پرده بکارتشان برداشته شود. این رژیم مبارزات عادلانه خلقهای تحت ستم کرد و عرب و بلوچ و ترکمن برای کسب حق تعیین سرنوشت را به خاک و خون کشید. مدت کوتاهی بعد نیز، جمهوری اسلامی برای تشدید سرکوب انقلاب و همچنین برآوردن منافع

امپریالیستها، ایران را در طول ۸ سال به صحنه یک جنگ ارتجاعی با عراق بدل نمود. جنگی که برای توده‌های تحت ستم ۲ کشور جز فقر و گرسنگی و مرگ و نابودی ارمغانی نداشت و در عوض منطقه را به بازاری پر سود برای امپریالیستها بدل نموده و میلیاردها دلار سود از بابت فروش سلاح به جیب آنها ریخت. همین رژیم جمهوری اسلامی بود که در سال ۱۹۸۸ پس از پایان جنگ، در هراس از گسترش مبارزات توده‌ها دست به جنایاتی در حق زندانیان سیاسی زد که در تاریخ بی سابقه بود یعنی هزاران نفر از آنها را یکجا قتل عام کرد. و چند سال بعد نیز دوباره مقارن با رشد دوباره مقاومت و جنبش توده‌ها به قتل فجیعانه روشنفکران و نویسندگان پرداخت که بعداً در اثر افشای این جنایت مجبور به پذیرش آن گشت. جنایاتی که از آن به عنوان، "قتلهای زنجیره‌ای" یاد می‌شود.

در طول حکومت جمهوری اسلامی و به رغم تمامی شعارهای ظاهراً "ضدامریکایی" و "ضدامپریالیستی" و "ضدصهیونیستی"، این رژیم منابع و ثروتهای ملی خلقهای تحت ستم ما را هرچه بیشتر به کام امپریالیستها و کمپانیها و تراستهای نفتی و نظامی ریخته و می‌ریزد و در نتیجه، ایران به بازار پر سودتری برای انحصارات و دول امپریالیستی بدل گشته است. تحت حکومت جمهوری اسلامی نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم در ایران رشد و توسعه بیشتری یافت و ارتش ضدخلق‌ای که در سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط امپریالیسم آمریکا برای حمایت از رژیم شاه درست شده و در جریان انقلاب ضرباتی توسط جنبش توده‌ها خورده بود، سریعاً توسط جمهوری اسلامی بازسازی شده و بشدت توسعه و گسترش یافته است. رژیم جمهوری اسلامی در حالی که از یک سو برعلیه "آمریکا" و "امپریالیسم شرق و غرب" و "صهیونیسم" شعارهای تو خالی سر می‌دهد، در همان حال دارای گسترده ترین روابط مالی و اقتصادی و سیاسی با همین امپریالیستها بوده است. روابط ضدانقلابی‌ای که گوشه‌ای از آن در جریان "ایران کنتررا" افشا شد و من مطمئنم که رفقای حاضر آن را بخاطر دارند. روابطی که در جریان آن رو شد که چگونه دولت آمریکا از طریق رژیم ضدخلق‌ی اسرائیل اسلحه و تجهیزات جنگی به جمهوری اسلامی تحویل می‌داد و پول حاصل از آن را به ضدانقلابیون نیکاراگوئه می‌رساند.

به رغم این واقعیات، که بدلیل کمبود وقت نمی‌توانم به همه آنها اشاره کنم، ما در سطح جنبش بین‌المللی شاهد الگوپردازی نادرستی هستیم که تلاش می‌کند با تکیه بر روی شعارهای تو خالی ضدامپریالیستی این جریان‌های اسلامی، آن را به مبارزه "خورده بورژوازی" با "سرمایه‌های امپریالیستی" و یا سرمایه‌های بزرگ در کشورهای

ضدامپریالیست هستند و تنها با اعمال رهبری آنها بر مبارزات ضدامپریالیستی خلقهای تحت ستم است که این مبارزات شانس پیشروی و نیل به پیروزی را دارد. بکشیم تا با گسترش اتحاد و همبستگی، مبارزات خویش را در جهت تحقق این آرمان انقلابی تشدید کنیم. در این اوضاع و احوال بحرانی بکشیم تا شعار "نه! به امپریالیسم!"، "نه! به بنیادگرایی اسلامی، این ابزار پیشبرد سیاستهای امپریالیستی!"، "زنده باد انقلاب ضدامپریالیستی دمکراتیک به رهبری طبقه کارگر!" را هرچه پر رنگ تر، بر پرچم مبارزات خویش حک کنیم.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
هر چه مستحکم تر باد اتحاد انقلابی کارگران و خلقهای تحت ستم در سراسر دنیا!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

تحت سلطه امپریالیسم نسبت دهد. این تحلیل بر هیچ واقیت عینی ای استوار نیست. برعکس در ایران، جایی که ما تجربه نزدیک به ۳ دهه از سلطه "اسلام گرا"ها را داریم، واقعیات نشان می دهند که جمهوری اسلامی از همان نخستین روز علاوه بر سرکوب وحشیانه و خونین طبقه کارگر، چگونه اقشار دهقانی، زحمتکشان و اقشار وسیع خرده بورژوازی ایران که بشدت تحت غارت و استثمار امپریالیسم هستند را سرکوب و استثمار می کند. و از خرد شدن هر مالکیتی به نفع مالکین بزرگ و سرمایه های بوروکرات جلوگیری می نماید. تجربه اسلام گرایی در ایران بروشنی نشان می دهد که این "اسلام سیاسی" در عمل مدافع بی چون و چرا و خدمتگذار امپریالیسم جهانی و سرمایه های بزرگ و انحصارات جهانخوار در ایران و منطقه می باشد. در سطح بین المللی نیز برخلاف برخی تحلیلهای انحرافی و نادرست، "بنیاد گرایی اسلامی" که در بسیاری از موارد نقش مستقیم و غیرمستقیم سازمانهای اطلاعاتی امثال سیا در تقویت و گسترش آن رو شده است، نه بیان "عصبان" و "لجام گسیختگی" خرده بورژوازی در حال "نابودی" بر علیه امپریالیسم، که تجلی بحران و جدال خونین سرمایه های بزرگ امپریالیستی ست که برای حفظ منافع و گسترش بازارهای خویش، روز به روز بیشتر به اعمال قهر و ارتجاع روی می آورند. واقیعی که جلوه بارز آن را در جریان فاجعه ۱۱ سپتامبر دیدیم، فاجعه ای که نمی توانست بدون اطلاع و حمایت محافل قدرتمند امپریالیستی سازمان یافته و اجرا گردد.

رفقا و دوستان!

تجربه "بنیاد گرایی اسلامی" در ایران مویذ این حقیقت است که "اسلام سیاسی" لفافه گسترش سلطه اهریمنی امپریالیسم بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم است و نه در تقابل با آن. تجربه مبارزات سترگ و خونین کارگران و خلقهای تحت ستم در خاورمیانه نشان داده است که کمونیستها تنها مبارزین پیگیر

From Page 20

This regime has crushed the just struggles of the oppressed Kurds, Arabs, Baluchs and Turkmans for wanting self-determination. After a while, in order to repress the revolution even further and to benefit the Imperialists, the Islamic regime kept Iran in an 8 year reactionary war with Iraq; a war that for the oppressed masses of the two countries brought nothing but misery, hunger, death and destruction, while making the region a profitable market for the Imperialists, and put billions of dollars into their pockets in the selling of military weapons.

It was the same regime that in 1988 right after the end of the war, fearful of the spread of the people's struggle, slaughtered political prisoners so horrendously that this had never been recorded in history before: the regime executed several thousand political prisoners and massacred them at once. A few years later, again around the same time when resistance and the masses' movement was on the rise, the regime started the horrifying murders of intellectuals and writers; murders which later the regime was forced to admit to when its crime was exposed. Those crimes are now known as the government "serial killings". In spite of all the "anti American" and "anti Imperialist" rhetoric, the Islamic regime through out

all these years has given away our oppressed people's national wealth and resources to the Imperialists' oil and military companies and Trusts. Iran has turned into a more profitable market place for giant corporations and Imperialist governments. Under the Islamic regime, the imperialist-dependent capitalist system in Iran has grown and expanded...

The facts are numerous, however due to limited time; I am not going to be able to point them all out. At an international level we are witnessing an incorrect supposition that based on the empty anti-Imperialist slogans these Islamic currents put on display, tries to relate the struggle of the "petty bourgeoisie" with "Imperialist capital" or big capital in the dominated countries. This analysis is not based on any reality. On the contrary, in Iran where we have experienced almost 3 decades of the rule of the "Islamists", reality shows that from day one in addition to the savage and bloody suppression of the workers, the Islamic regime has also oppressed the peasants, farmers, the toiling masses and the petty bourgeoisie which are under Imperialism's extreme plunder and exploitation...

Comrades and friends,

The experience of "Islamic Fundamentalism" in Iran is the manifestation of the reality that "Political

Islam" is but a cover for the expansion of the hellish domination of Imperialism over and against workers and oppressed peoples; not an opposition to it. The great and bloody experiences of the workers and oppressed peoples in Middle East have shown that communists are the only unwavering anti-Imperialist combatants. And only under their leadership, will the anti-Imperialist struggles of the oppressed peoples have a chance of progress and the possibility of becoming victorious and successful.

To strengthen our struggle to realize this revolutionary desire, we must try to expand our unity and solidarity. In this time of crisis, we must try to write the following slogans in permanent and dominant colours on our flags: "No To Imperialism!", "No to Islamic Fundamentalism— the tool of advancing Imperialistic politics!", and "Long Live The Anti-Imperialism, Democratic Revolution Under The Leadership of The Working Class!"

Down with Imperialism and its Lackeys!

**Down with the Imperialist-dependent
Regime of the Islamic Republic!**

**Long Live The Revolutionary Unity of
Workers and Peoples of the World!**

Victory to Revolution!

Long Live Communism!

حمله احتمالی آمریکا به ایران را رد و در عوض از ایده ضرورت مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران بر علیه رژیم جمهوری اسلامی بدون قید و شرط دفاع کنند.

در چارچوب همین نشست روز شنبه ۶ می، از سوی برگزارکنندگان "نشست ضد امپریالیستی ضد سرمایه داری"، تظاهرات بزرگی در مخالفت با جنگ و سیاستهای سلطه جویانه امپریالیستها در سطح بین المللی و همچنین در مخالفت با پایگاه های نظامی آمریکا در یونان برگزار شد که حدود ۲۰۰۰ تن از مردم یونان در آن شرکت نمودند.

شرکت کنندگان در این تظاهرات با تجمع در مقابل سفارت آمریکا در آتن به سردادن شعارهای ضد امریکایی و ضد امپریالیستی پرداخته و ضمن محکوم کردن سیاستهای جنگ طلبانه آمریکا، خواهان خروج فوری و برچیدن پایگاه های نظامی آمریکا در یونان شدند. پلیس ضد خلقی یونان که در هراس از انفجار خشم مردم و احتمال حمله به سفارتخانه آمریکا، تمامی محل را به محاصره خود درآورده بود سرانجام با حمله به تظاهرکنندگان به ضرب و شتم آنها پرداخت. در جریان حمله پلیس با باطوم و گاز اشک آور به تظاهرکنندگان چند تن از تظاهرکنندگان و مأمورین پلیس زخمی شده و تعداد زیادی دستگیر شدند.

لازم به یادآوری است که "نشست ضد امپریالیستی - ضد سرمایه داری" یونان توسط کمیته برگزارکننده متشکل از "لیگ بین المللی مبارزات خلقها- ILPS، متشکل از ۳۵۰ حزب و سازمان توده ای" و احزاب یونانی INAR, IEKE, IKKE/ML سازمان یافته بود. این نشست نه تنها جلوه دیگری از اتحاد و همبستگی بین المللی میان انقلابیون و خلقهای تحت ستم در مبارزه بر علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم و ارتجاع و تمامی وابستگان به نظام ضد خلقی سرمایه داری در سراسر جهان را به نمایش گذارد، بلکه بر ضرورت گسترش و توسعه وحدت مبارزاتی بین نیروهای انقلابی هرچه بیشتر تاکید نمود.

گزارشی از "نشست بین المللی ضد امپریالیستی - ضد سرمایه داری" (IAAM) در آتن

جمعی از احزاب و سازمانهای انقلابی و ضد امپریالیست در تاریخ ۴ تا ۷ ماه می در دانشگاه "پانتئو"ی شهر آتن یونان، نشست گسترده ای را تحت عنوان "میتینگ بین المللی ضد امپریالیستی - ضد سرمایه داری" (IAAM) برگزار کردند.

در جریان برگزاری این نشست ۳ روزه که نمایندگان ده ها حزب و سازمان و جنبش های توده ای از اقصی نقاط جهان (فیلیپین، برزیل، یونان، ترکیه، فلسطین، عراق، اردن، سوریه، نیجریه، قبرس، کشورهای آمریکای لاتین و...) در آن شرکت داشتند، برخی از مهمترین مسایل مبارزاتی پیشروی نیروهای ضد امپریالیست و ضد سرمایه داری و مشکلات و راهکارهای مقابله با آنها مورد بحث و بررسی شرکت کنندگان قرار گرفت. در طول این نشست حدود ۲۰۰۰ تن از مردم - بویژه جوانان - یونان و سایر کشورها از سمینارها و جلسات بحث متنوع این نشست بازدید و در برنامه های هنری ای که هر روز بعد از اتمام کار نشست تا ساعتها به طول می انجامید شرکت کردند. "وضعیت جنبش کارگری در اروپا و ماهیت اتحادیه اروپا و بازار مشترک"، "وضعیت آزادیها و حقوق دمکراتیک در اروپا بویژه قوانین پناهندگی و شرایط مهاجرین"، "جنگ، امپریالیسم در خاورمیانه و بالکان" و بالاخره "چشم انداز سوسیالیسم در قرن ۲۱" برخی از مهمترین مباحث طرح شده در جریان این گردهمایی بودند.

در شب سوم این گردهمایی و در پلانفرم "جنگ و امپریالیسم در خاورمیانه و بالکان" یکی از رفقای سازمان ما سخنرانی ای با عنوان "بنیادگرایی اسلامی" *سلاحی در دست امپریالیسم!* ایراد کرد که در جریان آن تجربه کمونیستهای ایرانی در رابطه با ۳ دهه حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و ماهیت ضد خلقی و ضد کارگری این رژیم و نقش "بنیادگرایی اسلامی" به مثابه لفافه ایدئولوژیک نظام بورژوازی وابسته حاکم بر ایران از جوانب مختلف و با فاکتورهای متعدد در اختیار حاضرین قرار گرفت. این سخنرانی بشدت مورد استقبال شرکت کنندگان در جلسه قرار گرفت و در نشریات برگزارکنندگان مراسم به چاپ رسید. در همین شب، سخنرانی دیگری توسط آرمان ریاضی یکی از رفقای سازمان ضد امپریالیستی - دمکراتیک ایرانیان در انگلستان ایراد شد که در آن با اشاره به خطر حمله نظامی به ایران بر ضرورت افشای امپریالیسم و رژیم جمهوری اسلامی و حمایت از مبارزات مردم ایران برای رسیدن به آزادی و دمکراسی تاکید شده بود. تاثیر این دو سخنرانی باعث شد که در قطعنامه پایانی نشست، شرکت کنندگان نه تنها سیاست های جنگی و تجاوزکارانه آمریکا بر علیه مردم ایران را محکوم و خواستار مقابله با آن گردند بلکه در عین حال با تاکید بر ماهیت ارتجاعی جمهوری اسلامی در بحران جاری، ایده دفاع بی قید و شرط از جمهوری اسلامی در صورت

پیام فدائی و خوانندگان

آلمان

ر-س

با دروهای انقلابی!

مطلبی که فرستاده بودید رسید. از همکاریتان سپاسگزاریم. موفق و پیروز باشید.

کانادا

رحیمه توخی عزیز

با دروهای گرم!

دفتر شعری که اخیرا تحت عنوان "پیام" آتشین منتشر و نسخه ای از آن را برابمان فرستادی رسید. از محبت تو سپاسگزاریم. خوشحالیم که می بینیم شاعران و روشنفکران مترقی ای منعکس کننده دردها و آلام مردم افغانستان و مشوق آنها برای مبارزه با امپریالیسم می باشند. با آرزوی موفقیت هرچه بیشتر برای تو در اشاعه فرهنگ مردمی و به امید اتحاد هرچه گسترده تر خلق های افغانستان و ایران. شاد و پیروز باشید.

به یاد ارژنگ و ناصر، جوانترین یاران فدائی

در این شکی نیست که صفحات پر افتخار تاریخ مبارزاتی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، بعنوان ضرورتی که از دل تاریخ روئید و در اعماق قلب توده های زحمتکش و مبارز رسوخ کرد، با خون پاک صدها تن از زنان و مردان کمونیست و مبارزی سرخ فام گشته، که در زمستانی سخت و سیاه، پرچم ظفرنمون انقلاب و مبارزه را در دست گرفتند، و با ایمان به توده ها و فرا رسیدن بهار و صبح پیروزی، شب های سیاه را درنوردیدند و هر یک در آوردگاه نهایی بی هیچ دریغی و تردیدی خون خود را وثیقه تحقق آزادی و برابری کردند. در میان خیل این شیر زنان و کوه مردان، اما، بی تردید هستند عزیزانی که جایگاه ویژه ای در این تاریخ، در این سازمان و در قلب تمامی مردم شریف، آزاده و مبارز ما دارند.

بله! از ارژنگ و ناصر سخن می گوئیم! همان کوچک مردان "بزرگ"! کودکانی که در قلب کوچکشان آتش آرزوهای بزرگ نهفته بود. آنان را "دانه" و "جوانه" می نامیدند، اما در بطن هر یک از آنها "سرو تنومندی" می زیست و در فروغ چشمشان "جنگلی" نهفته بود! "گوزنهای جوانی" که نگاه روشن و آبی شان آکنده از زیبایی عشق به خلق بود! و تپش پر حرارت قلب هاشان که چه تند و تند می تپید چرا که عطش عشق به زندگی از آن سر برمی کشید. دانه و جوانه بی ریا و پاک بودند. به بی ریایی و پاکی عشق به خلق! خنده های کودکانه شان بشارت دهنده دنیای زیبای آینده بود!

ارژنگ و ناصر، نو نهالانی بودند که به رغم تمامی محرومیتهای خفه کننده ای که جامعه کثیف طبقاتی بر آنها تحمیل کرده بود زیر سایه مادر مبارز خود شکفتند و رشد کردند. آنان بسیار زود به جریان مبارزه نوین جاری در جامعه پیوستند. آنها برآمده از آتش مقاومت و جریان بالنده ای بودند که در آن سالهای سیاه از اعماق جامعه تحت سلطه، و از گرداب خشم و نفرت توده ها به دشمن غدار شعله برمی کشید. در واکنش به این موج نوین، جامعه، دیگر همانند قبل خمود و بی جوش و تاب نبود، بلکه منبعی بود که به این مبارزه نیرو می داد و آن را بطور معنوی و مادی تقویت می کرد. تحت تاثیر چنین واقعیتی، به تدریج توده ها نیز با این مبارزه درمی آمیختند. در چنین شرایطی بود که دانه و جوانه به همراه رفیق مادر در مسیر فوق سرانجام به سازمان عشق و زندگی پیوستند. آنان دیگر نه کودکانی معمولی و دوست داشتنی، بلکه قاصدان کوچک فصل شکفتن، پیام آوران بهار و منادیان صبح روشن انقلاب بودند!

در مبارزه مرگ و زندگی ای که با بیرحمی تمام از سوی دشمن بر مردم تحمیل گشته بود، تپش های نبض دانه و جوانه در عطش انقلاب ترانه می سرود. آنان پا به پای بزرگترها در کارها شرکت می کردند، ورزش می کردند، می آموختند، با کمک بزرگترها می خواندند، قابلیتها و آگاهی خود را رشد می دادند و با شیرین کاریهای شان اعجاب بقیه را برمی انگیختند و لبخند بر لبان رفقای بزرگتر می آوردند.

در این مبارزه مرگ و زندگی، دستهای کوچکشان، حمایتی بزرگ برای رفقایشان بود و وجودشان منبع اطمینان بخش برای مبارزین. آنان را بیاد می آوریم زمانی که دشمن را می فریفتند، و مأمورین کثیف امنیتی را نسبت به عدم وجود هرگونه "مورد مشکوکی"، "مطمئن" می ساختند. آنان را می بینیم که همچون پرندگان کوچک با گشودن پره های ظریفشان چتری از حمایت و پوشش را بر فعالیت های مخفی مبارزاتی رفقای بزرگتر می گسترانند.

آنان را به یاد می آوریم هنگامی که با اسارت و به بند کشیده شدن مادر توسط دشمن، به رغم سن و سال کم، مشکلات معنوی و غم دوری از او را نیز متحمل شدند. و بالاخره آنان را به یاد می آوریم هنگامی که دژخیم پنجه های خون آلود مرگ را بر گلوی لطیف آنان فشرد. و بی هیچ دغدغه ای باران گلوله های خشم و نفرت خویش را بر پیکر کوچکشان شلیک کرد. راستی دانه و جوانه در دنیای پاک و بی آلایش کودکی در آن لحظات سخت به چه می اندیشیدند؟ آیا هیچ تصویری از هیولای مرگ داشتند؟

سر انجام داس مرگ دژخیم، دانه و جوانه را همچون هزاران نهال سبز دیگر در دشت پهناور شکفتن و زندگی، بیرحمانه درو کرد به امید آن که رویش و هستی را نابود کند. اما مرگ "دانه" و "جوانه" همچون زندگی کوتاهشان به منبعی از عشق و الهام برای تداوم مبارزه بزرگترها و نه تنها بزرگترها، بلکه در شرایط وحشیگری امپریالیستها و رژیم وابسته اش نسلی از کودکان و نوجوانان تبدیل گشت.

قیام پرشکوه بهمن، در میان استیصال دشمنی که حاکمیت سیاه خود را "ازلی" می پنداشت، نسلی از "دانه ها" و "جوانه ها"ی جدید را به عرصه مبارزه وارد کرد. داستان شجاعت ها و رشادت های "ماهی سیاه کوچولو" سینه به سینه نقل شد و در میان صدها و هزاران ماهی سیاه کوچولوی دیگر که در تالابهای سکون می زیستند، ولوله به راه انداخت و آنها را در جستجوی "دریا" روانه راه های پر خطر ساخت. خلق های ما در مبارزه ای خونین با دشمن دون صفت، در آوردگاه نبرد، با الهام از ناصرها و ارژنگ ها، هزاران "دانه" و "جوانه" دیگر را در دشتهای لایتناهی و بارور مبارزه و پیکار می کاشتند. خیلی زود از آن "دانه ها" و "جوانه ها" نسل جدیدی از نهالهای جوان روئید گرفت. نهالهایی که با وزش هر باد، با برگهای سبز و غنچه های سرخ گون خویش، آوازهای رزم و فتح را در سراسر کویر تشنه طنین افکندند و "۱۳ آبان ها" (روز خیزش دانش آموزان) را آفریدند. اکنون مردم بیپاخاسته از شمال تا جنوب، در مدرسه، در کوچه و خیابان، در کارخانه و مزرعه، در شهر و روستا شاهد شکفتن هزاران "دانه" و "جوانه" بودند که قدم در راه ارژنگ و ناصر می گذاردند. کودکان و نوجوانان مبارزی که به انقلاب می پیوستند، در کردستان سلاح بدست می گرفتند و همانند هزاران کودک مبارز دیگر در ویتنام و فلسطین و... پا به پای پدران و مادرانشان، خواهران و برادرانشان، سهمی پر ارزش را در پیکار برای رسیدن به جامعه ای واقعا آزاد و انسانی ایفا می کردند.

و امروز در سی امین سالگرد فقدان عزیزانمان، ارژنگ و ناصر، وقتی که بار دیگر در تصاویر ساده و دوست داشتنی آنها، و در چشم های بی ریا و روشنشان خیره می شویم، نمی توانیم تنها با یک نگاه از آن گذر کنیم. در تصاویر جوان و شاداب هر یک از آنان، نقش ماهی سیاه کوچکی نهفته است که برای رسیدن به دریاهای بیکران، به آبی آزادی، خود را به امواج سهمگین سپرده است، با خنجر در دست و بی هراس از مرغان ماهیخوار...

در برق چشمان آنها، این آتش سرکش فردایی روشن است که از خورشید سوزان قلب های کوچکشان شعله برمی کشد و گرمای مطبوع خود را به ما می دهد و ما این حرارت روحبخش جان شوریده آنان را با تمام وجود در برمی کشیم، در مسیر پر پیچ و خم نبرد هر جا که باشیم، آنان در وجود ما هستند، آنان پاره ای از تن زخم خورده مردم زحمتکش، پاک، و شریف و مبارز ما هستند. آنان سمبل های مبارزات سترگ مردم و افتخار تمامی ما هستند...

یادشان گرامی باد!

فصل دوم کتاب بذره‌های ماندگار

بقیه از صفحه ۱۹

یعنی گویا چنان سلوک و رفتاری به نظرات، اعتقادات و اندیشه‌های کرامت ربطی نداشته است؛ و گویا شخصیتی که از ورای رفتار و اعمال کرامت خود را نمایان می‌ساخت، با سر او - یعنی با اعتقادات و اندیشه‌هایش - در ارتباط قرار نداشت.

با ارائه‌ی چنین دید ایده‌آلیستی و توسل به متافیزیک است که فرد مذکور (نوش صالحی) بدون این که متوجه تناقض حرف‌هایش گردد، پیوند بین اعتقادات و اندیشه‌های درونی کرامت با خصلت‌های انسانی او را، اینچنین، از هم می‌گسلد. از نظر آقای صالحی، صداقت جان، سلوک کمونیستی، روحیه‌ی گذشت و فداکاری و ده‌ها خصلت خوب انسانی که در کرامت وجود داشتند، از اندیشه‌ها، اعتقادات و جهان‌بینی او سرچشمه نگرفته بود و بر "روحیات و منش فردی او" تأثیر نگذاشته و بر آنها "سایه" نیانداخته بود. صالحی که اعتقادات و اندیشه‌های کرامت را از وجود دوست داشتنی او جدا می‌کند، کار را به آنجا می‌رساند که از "تراژدی اندوه بار نسل او" سخن می‌گوید. به همین خاطر هم با غرض‌ورزی، از تجلی آن اندیشه‌ها در عملکردهای انقلابی کرامت - از تحمل شکنجه گرفته تا برخوردهای جسورانه، آگاه‌گرانه و تاریخ‌ساز او در دادگاه - سخنی به زبان نمی‌آورد. او در حالی که نمی‌گوید که وجود همه‌ی آن خصال برجسته‌ی انسانی در کرامت و عملکردهای ستایش‌انگیزش در دادگاه، چه تأثیرات مثبت مبارزاتی‌ای در مردم ایران به جا گذاشته است که هنوز هم، عشق کرامت را در دل خود دارند (و برخلاف آنچه او گفته است، نام و یاد کرامت در حافظه‌ی تاریخی "میلیون‌ها هموطنی" که حتی با او هم نسل نبوده‌اند و نسل‌های دیگر، زنده خواهد ماند) ولی این طور جلوه می‌دهد که اندیشه‌ها و عملکردهای کرامت و کرامت‌ها، برای یک نسل از جامعه ایران "تراژدی" به وجود آورد. "تراژدی" کرامت و نسل او؟! کدام تراژدی که گویا "حتی برای جان بدربرندگان (!؟)"، "سرنوشت خوبی رقم نزد (!؟)" (منظور نویسنده از "جان بدربرندگان" مبارزینی هستند که عمدتاً پس از سرکوب‌های وحشیانه‌ی رژیم جمهوری اسلامی در دهه‌ی ۶۰ به خارج از کشور پناهنده شدند). فرد مذکور، ثمره‌ی اندیشه‌ها و مبارزات کرامت‌ها (که در لفظ او "تراژدی اندوه بار نسل او" لقب گرفته) را کسانی توصیف می‌کند که

گویا امروز "سرگردان در غربت سرزمین‌هائی دیگر و غربت وجود خود باقی مانده‌اند". و به زعم او، اندیشه‌های کرامت و عملکردهای انقلابی او و یاران دیگرش، ثمره‌ای جز آن نداشته‌اند که حال، آن به اصطلاح غربت زده‌ها (منظور، مبارزین انقلابی اپوزیسیون رژیم جنایت پیشه‌ی جمهوری اسلامی در خارج از کشور است) "در برابر هر خاطره‌ای که بازخوانی می‌کنند یک علامت سؤال می‌یابند!" همان‌طور که ملاحظه می‌شود در این یاوه‌ها، تاریخ انقلابی یک خلق، مورد تحریف قرار گرفته است. چرا که در واقعیت امر، ثمره و دستاورد اندیشه‌ها و مبارزات کرامت‌ها و میلیون‌ها هوادار صدیق آنها، سرنگونی رژیم دیکتاتور شاه و در این مسیر کسب دستاوردهای مبارزاتی بسیاری، از جمله، انتقال تجارب انقلابی فراوان به نسل‌های بعدی است. همان تجاربی که ارتجاع، امروز هم - پس از گذشت بیش از سه دهه - برای از بین بردن و تحریف آنها نیاز به انتشار کتاب‌ها دارد. ثمره‌ی مبارزات کرامت‌ها، اقبال وسیع توده‌ها به فدائی‌ها در همان دوره‌ی شاه و پس از سرنگونی آن، بود. توده‌هایی که به همراه نسل او و نسل‌های دیگر، هنوز هم "سرود بهاران" بر لبان‌شان جاری است و خاطره‌های خوش دورانی را برای آنها زنده می‌کند که به دلیل قدرت توده‌ها و ضعف دشمنان‌شان (به طور مشخص رژیم جمهوری اسلامی، که هنوز بر اوضاع مسلط نبود) نسیم خوش آزادی را تا حدی استنشاق کردند. اما حضور نیروهای اپوزیسیون انقلابی رژیم جمهوری اسلامی در خارج از کشور که آقای صالحی آنها را غریب و "سرگردان در غربت" و "باقی مانده" در "غربت وجودی خود" می‌خواند با سر کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی توسط امپریالیست‌ها و فریفتن توده‌های انقلابی ایران صورت گرفته است. در اینجا باید توجه کنیم که آقای صالحی نیروهای مبارز در خارج از کشور را با لفظی مورد خطاب قرار می‌دهد که برای آنها چندان ناآشنا نیست چرا که عین همین کلمات را بارها از زبان مزدوران و مقامات بنام رژیم جمهوری اسلامی شنیده و می‌شنوند. در رابطه با حضور گسترده‌ی نیروهای اپوزیسیون انقلابی رژیم در خارج از کشور، واقعیت این است که خیانت به اندیشه‌های کرامت و خیانت به سازمان کرامت و کرامت‌ها از طرف مشتکی افراد سودجو - که در مقطعی حساس از جنبش انقلابی خلق‌های ما در رأس سازمان چریک‌های فدائی خلق قرار گرفتند - نقش بسزائی داشته است.

امروز دیگر برای نیروهای هشیار و انقلابی جنبش آشکار است که مغرضین برای کوبیدن مبارزات و

مبارزین دهه‌ی ۵۰ از هیچ وسیله‌ای - از منفی جلوه دادن ارزش‌های مثبت گرفته تا زدن تهمت و افتراهای مختلف به مبارزین صادق گذشته - خودداری نمی‌کنند. خود همین واقعیت، بیانگر عظمت کار آن انقلابیون و تأثیرات مثبت مبارزاتی عمیق و فراوانی است که توسط آنان بر ستم‌دیدگان و مبارزات آنان به جا گذاشته شده و لذا باعث شده‌اند که نیروهای راست از هر قماش‌ی به آنها حمله کنند؛ به گونه‌ای که در این میان حتی بعضی از سیاست‌بازان حرفه‌ای نیز، به این "حرفه" می‌پردازند. این دسته، از آنجا که خود به طبقات استثمارگر جامعه تعلق داشته و همیشه در رفاه و آسایش روزگار گذرانده و اغلب در کشورهای اروپائی سیر و سیاحت کرده‌اند و هرگز پایشان در ایران تحت سلطه‌ی رژیم‌های دیکتاتور شاه و جمهوری اسلامی، به زندان کشیده نشده و در نتیجه نه مسئله‌ی شکنجه و نه چگونگی مقابله با آن، به گونه‌ای که برای عموم جوانان و مردم مبارز ایران مطرح بوده و هست، برای آنها هیچ وقت حتی طرح نشده است، و یا اساساً شناختی از مفهوم اختناق و شرایط دیکتاتوری ندارند، به صرف آن که در مقطعی با مبارزین آن دوره در تماس بوده‌اند (که برای آنان مایه بزرگترین مباهات به شیوه‌ی ناپسند گشته) قلم به دست گرفته و از هر زاویه‌ای که به ذهن علیشان می‌رسد، به اظهارنظر در مورد مبارزین انقلابی آن دوره، می‌پردازند. بدیهی است که هدف اینان نه روشنگری و کمک به کسب تجربه از گذشته، بلکه صرفاً مقابله با نظرات انقلابی و اشاعه‌ی نظرات ارتجاعی طبقات استثمارگر در جامعه می‌باشد. آنها در این راه می‌کوشند تا بدین نحو به وظیفه‌ی ضدانقلابی خود که با موقعیت زندگی انگلی‌شان نیز منطبق است، عمل نمایند. ■

خودکشی دانش‌آموز ۱۴ ساله...

بقیه از صفحه ۹

به عنوان مثال ۸ نفر جوان که در حال بازی فوتبال بودند در یکی از شهرک‌های نیویورک مورد هجوم غافلگیر کننده پلیس قرار گرفتند. ۷ نفر از آنها بعد از پرداخت نفری ۱۰۰۰ دلار به جرم ورود غیرمجاز به داخل زمین بازی آزاد شدند و یک نفر به دلیل نداشتن اجازه اقامت دایم هنوز در زندان بسر می‌برد و به کشورش بازگردانده خواهد شد.

بعد از این حملات وحشیانه به کارگران و مهاجرین، اداره مهاجرت آمریکا کنفرانس مطبوعاتی تشکیل داد و به کارگران و صاحب کارانشان هشدار داد که قوانین و مقررات تغییر کرده‌اند و به اینگونه دستگیری‌ها در ابعاد گسترده‌تری عمل خواهد شد. ■

پیام چریکهای فدایی خلق ایران به حزب کمونیست ترکیه - مارکسیست لنینیست

رفقای حزب کمونیست ترکیه - مارکسیست لنینیست!

درودهای گرم و رفیقانه چریکهای فدایی خلق ایران را در بزرگداشت یاد رفیق ابراهیم کایپاکایا، بپذیرید.

رفیق ابراهیم یکی از بنیان گذاران حزب کمونیست ترکیه - م ل ، یک کمونیست انقلابی و یکی از فرزندان پاک و مبارز خلقهای تحت ستم ترکیه است که جان خویش را در راه تحقق آرمانهای سترگ کارگران و زحمتکشانشان ترکیده فدا کرد. او تجلی نسلی از کمونیستهای رزمنده ای است که در آن سالها نه تنها در ترکیه بلکه در ایران نیز به پا خاستند و در چارچوب سازمان ما، یعنی چریکهای فدایی خلق با اعتقاد به تئوری مبارزه مسلحانه سلاح بر گرفتند و برای برافکندن نظام ضد خلقی حاکم و برقراری آزادی و سوسیالیسم به پیکار بر علیه امپریالیسم و مزدورانش پرداختند. مبارزه ای که تا به امروز در ترکیه، ایران و فلسطین و... جریان داشته و هزاران تن از بهترین فرزندان خلقهای تحت ستم منطقه در آن جان باخته اند. به این اعتبار رفیق ابراهیم شهیدی ست که به تمام خلقهای تحت ستم منطقه تعلق دارد.

ما یاد رفیق ابراهیم را گرامی می داریم و برای کارگران و خلقهای تحت ستم ترکیه و ایران در مبارزه بر علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم و سگهای زنجیریش آرزوی موفقیتهای هر چه بیشتر داریم!

گرامی باد یاد رفیق ابراهیم کایپاکایا!

گرامی باد یاد تمامی شهدای به خون خفته خلق!

مستحکم باد پیوند مبارزاتی بین خلقهای تحت ستم!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

زنده باد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

چریکهای فدایی خلق ایران

۲۰ می ۲۰۰۶

توضیح: در ارتباط با برگزاری مراسم بزرگداشت رفیق مادر، پیامهای همبستگی متعددی از سوی افراد و سازمانهای سیاسی به برگزارکنندگان این مراسم ابلاغ گردید که مطلب زیر از آن جمله می باشد. بقیه این پیامها بزودی چاپ خواهند شد.

رفیق مادر، درود!

شاید امیدها و آرزوها و اعتقادات مرا بتوانید در این کلام آفریقائی درک کنید: "هر قدر هم شب طولانی باشد، سپیده صبح سرانجام خواهد دمید." (پایان شب سیاه سفید است) و در طول همین شب طولانی و بظاهر پایان ناپذیر است که وصف شعله های درخشان شجاعتی که این چریکهای دلیر برافروختند را خوانده و شنیده ام؛ شعله هایی آن چنان تابناک که علیرغم گذشت چندین دهه، یاد آنان راه را روشن می کند. راه خونین دستیابی مردم ایران به آزادی و عدالت، با فداکاری و از خود گذشتگی این گونه رفقا آغاز گردیده است.

آری رفیق مادر، هر چند من از اهالی آنسوی جهانم، ولیکن کشور شما، کشور من است، چرا که وقتی پای توده های زحمتکش در کار است، بین من و شما مرزی وجود ندارد. وقتی نابودی امپریالیسم، نابودی سیستمی که مولد ظلم و بیداد ابدیست، مطرح است، مبارزه شما، مبارزه من است.

شنیده ام که بچه های خردسالان در آن سنین نوجوانی، با سرمشق گرفتن از خود شما، فهمیده بودند که با مرگ یک انسان، همه آنچه که او تنها برای خود ساخته است مفهوم اش را از دست می دهد و می میرد چرا که او خود مرده است، حال آنکه حاصل تلاش های وی در خدمت به اجتماع و جهان، همواره جاودان خواهد ماند. و کودکان شما همچون گل هایی سرزنده و شاداب جاودان خواهند ماند در خاطره ما؛ جاودان در خاطره توده ها.

رفیق مادر، اگر چه من هرگز شما، کودکان شما و دیگر رفقای به خاک افتاده را شخصا ندیده ام، اما اعمال، رفتار و گفتار شما مرا مستقیماً تحت تأثیر قرار داده است؛ شجاعت شما به من شجاعت می بخشد و مقاومت شما به من درس مقاومت می آموزد، به من اعتماد نفس می دهد تا باور داشته باشم که من هم می توانم در راه سعادت جامعه، این همه درد و رنج را تحمل کنم.

با این نامه، یاد همه شهدای چریکهای فدایی خلق را - که با درک ضرورت مبارزه مسلحانه جهت نابودی نظام حاکم، جان خود را آگاهانه فدای خلق کردند - گرامی داشته و مراتب ارجمند و احترام خود نسبت به همه شما که هم عامل و هم شاهد آن وقایع بودید، را ابراز می دارم.

با سپاس از شما، از طرف یک دوست،

پالین - مه ۲۰۰۶

تقدیم به رفیق مادر

رزمندگان

باغ‌های بیشمار فتح

شعری از: ع. شفق

مادر!

از سینه های تکیده تو شیر نوشیده ام
با دستان توانایت ره سپردن آموخته ام

مادر!

در این پگاه

در آتش و گلوله و فون

در این فروش فشم

در جشن رزم فلق

فرزند کوچکت را

فدائی سرف رهایی را

عاشقانه بدو ببفش!

مادر!

با هزاران داغ نفرت رسته ای

با هزاران رنج جاری بوده ای

چهره ات گویای تاریخ

قامتت (رفای درد است

و فرزندت، پریک فلق!

- بیشمارند-

از تبار فون

از سیه کل!

مادر!

گفته بودی زندگی زیباست

گفته بودی فصم مدفون،

گفته بودی فلق جاوید است!

و فرزندان پریکت

فوج فوج، پر شور

به اعماق دل سر سبز جنگل بال بستند

بلی! آوای رزم تو

توشه پر بار آنان بود

سلاح بر کف، فصم را فریاد کردند:

قهر!

آری! قهر باید!

تا بساط تفت شاهی را به گور افکند

تا که آزادی از آن فلق

مرگ از آن دشمن باد!

چه بیرمندا!

چه بیرمندا مادر!

چه بیرمندا جلادان

چه گستاخانه و بیشره

به هنگام شب و آغاز هستیشان

به تکرار هزاران ترس

پیکر فونین فرزندان سرفت را

بر دار آونگ می سازند

- همان رزمندگان باغهای بیشمار فتح-

- پریک پر توان فلق-

در ورای دیدگان جاری تو

عبث پندارشان بیهوده می کوشد

که فرزند جوان و کوچکت را

- با هزاران زخم بر تن-

به معبدهای فاموشی و تسلیم وادارند

در ورای دیدگان جاری تو

عبث پندار شان بیهوده می کوشد!...

بنگر!

بنگر ای مادر!

بنگر این عمق هراس شب پرستان را

فرزند کبیرت را

فرزند پریکت را

"مسعود" را

در بند افکندند

قامتش را سوختند

بند بند کردند

با خیال فامیشان "عباس" را کشتند

و "پویان" را به دریاها سپردند

و دستانی مقیر و پست

"ناصر" و "ارژنگ"

غنچه های سرف فردا را

چه بیرممانه پُرمردند

در ورای دیدگان جاری تو

عبث پندارشان بیهوده می کوشد

که فورشید را از روز

که فلق را از فدائیش

جدا سازند!

مادر!

از سینه های تکیده ات شیر نوشیده ام

با دستان توانایت ره سپردن آموخته ام

مادر!

در این پگاه

در آتش و گلوله و فون

در این فروش فشم

فرزند کوچکت را

- پریک فدائی فلق را-

در جشن رزم فلق

عاشقانه بدو بفش!

به رسم دیرین...



گرامی باد اول ماه مه، روز جهانی کارگر!

با فرا رسیدن اول ماه مه، روز جهانی کارگر، بار دیگر غرش سهمناک مارش مبارزات طبقه کارگر در اقصی نقاط گیتی با شکوه هر چه بیشتری بر علیه مصائب رنگارنگ نظام استثمارگرانه و ضد خلقی سرمایه‌داری به صدا در می‌آید.

در این روز، میلیون‌ها تن از کارگران در سراسر جهان به خیابان‌ها می‌ریزند و با خواست نابودی استثمار و بهره‌کشی، جنگ و سرکوب، تبعیض جنسی و نژادی و ملی و دینی و بطور کلی بر علیه همه جلوه‌های ستم در جوامع طبقاتی، پرچم سرخ یک دنیای نوین انسانی، دنیایی فارغ از استثمار و غل و زنجیر و نابرابری را برمی‌افزاند.

طبقه کارگر در سراسر جهان در شرایطی به استقبال اول ماه مه می‌رود که امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله نظام گنبدیده سرمایه‌داری، در یک بحران عمیق اقتصادی دست و پا می‌زند و درست به همین دلیل دول امپریالیستی نه تنها بر دامنه و شدت تهاجم عنان گسیخته و غارتگرانه خود به حیات و معاش کارگران و خلق‌های ستمدیده در سراسر دنیا با وحشیگری هر چه تمامتر افزوده‌اند، بلکه برای کسب سهم بیشتری از منافع حاصل از غارت توده‌های ستمدیده در جوامع تحت سلطه و گسترش بازارهای نفوذ و دستیابی به ثروت‌های طبیعی و منابع انرژی، به اشکال مختلف جدال‌های سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی با یکدیگر را تشدید بخشیده‌اند.

در نتیجه چنین اوضاعی، سیمای کریه نظام استثمارگرانه سرمایه‌داری در کشورهای متروپل نیز که همواره آن را با شعارهای دروغین "دمکراسی" و "حقوق بشر" و... تزئین کرده‌اند، در چارچوب بحران‌ها و تضادهای علاج‌ناپذیر گریبانگیر این نظام‌ها هر چه بیشتر و روشن‌تر رخ می‌نماید. اتخاذ سیاست‌های سودجویانه و ضد خلقی سرمایه‌داران و دولت‌های حامی آنان - که می‌کوشند بار بحران‌های علاج‌ناپذیر نظام را بر گرده کارگران و زحمتکشان سرریز کنند - به گسترش بی‌سابقه بیکاری، کاهش شدید و یا قطع مزایا و خدمات اجتماعی و در نتیجه تشدید استثمار و فقر و گرسنگی کارگران و تعمیق حیرت‌انگیز شکاف طبقاتی در این جوامع به اصطلاح "مدرن" و "دمکراتیک" سرمایه‌داری منجر گشته است. به موازات این روند، گرایش فزاینده نظام سرمایه‌داری به اعمال قهر و سرکوب و توسل به نظامی‌گری و جنگ و ارتجاع، در مواجهه با بحران و مبارزات طبقه کارگر و خلق‌های ستمدیده، ماهیت ارتجاعی این نظام و ضرورت تغییر بنیادی آن را بیش از هر زمان دیگری در مقابل توده‌های ستمدیده قرار داده است.

در ایران، جایی که سلطه نظام سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم و رژیم مزدور جمهوری اسلامی اوضاع هلاکت‌باری را به مردم تحت ستم و در رأس آنها به طبقه کارگر تحمیل نموده است، در آستانه روز جهانی کارگر، اوضاع حیات و معاش میلیون‌ها تن از کارگران و زحمتکشان ما بیش از هر زمان دیگری رو به وخامت و نابودی گذارده است. بیکاری و اخراج‌های مداوم، فقر و گرسنگی، نبود حداقل حقوق و مزایای اجتماعی، عدم پرداخت همان دستمزدهای بخور و نمیر (گاه تا ۱۳ ماه)، فقدان هرگونه حقوق صنفی و سیاسی و بالاخره سرکوب بی‌وقفه و بی‌رحمانه کوچکترین اعتراضات و مبارزات کارگران، تنها گوشه کوچکی از اوضاع طاقت‌فرسای کارگران در نظام سرمایه‌داری وابسته ایران را منعکس می‌کنند.

در چنین شرایطی است که ما شاهدیم سردمداران ضد خلقی جمهوری اسلامی در حالی که با بحران ناشی از "جنجال اتمی" و "پرونده هسته‌ای" خود دست و پنجه نرم می‌کنند، می‌کوشند تا ضمن تشدید اقدامات سرکوبگرانه خویش بر علیه جنبش کارگران و توده‌های محروم ما، و قیحانه انرژی مبارزاتی کارگران را در راستای منافع ضد خلقی خویش کانالیزه کرده و در این رابطه تجمعات اعتراضی کارگران برای اول ماه مه امسال را به نمایش به اصطلاح "حمایت کارگران" از "هسته‌ای" شدن جمهوری اسلامی و "مخالفت" با آمریکا تبدیل سازند. در همین رابطه، مقامات ضد خلقی جمهوری اسلامی در نظر دارند در جوّ ارباب و شرایط دیکتاتوری حاکم، کارگران معترض بر علیه اوضاع وحشتناک زندگی خود را به جلوی ساختمان سابق "سفارت آمریکا" بکشاند و ضمن سرپوش گذاردن بر مطالبات واقعی و عادلانه کارگران، آنها را به دنباله‌چاه سیاست‌های ضد مردمی خود بدل سازند.

از سوی دیگر، امپریالیست‌های جنایت‌پیشه و ضد خلقی (دولت آمریکا و شرکاء) نیز که در تمام طول سال‌های حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی با تقویت مستقیم و غیرمستقیم این رژیم، جیب‌های خود را بطور بی‌وقفه از غارت و استثمار طبقه کارگر و خلق‌های تحت‌ستم ما پر کرده‌اند، در چارچوب سیاست‌های جهانخوارانه جدید خویش در مورد خاورمیانه و ایران، به یکباره به یاد اوضاع وحشتناک طبقه کارگر ایران افتاده و در برنامه‌های کنونی خود به منظور به اصطلاح "ترویج دمکراسی" و "گسترش حقوق بشر" در ایران، میلیون‌ها دلار "بودجه" برای تقویت "تشکل‌های کارگری" اختصاص می‌دهند. چرا که این واقعیت که در شرایط بغرنج کنونی و در حالی که جنبش اعتراضی طبقه کارگر در ایران، یکی از جبهه‌های اصلی و روزمره پیکار انقلابی مردم ما با نظام و رژیم حاکم را تشکیل می‌دهد، مقامات دولت آمریکا را به صرافت بهره‌برداری از انرژی انقلابی کارگران در راستای طرح‌های امپریالیستی و توسعه طلبانه خویش و انحراف جهت مبارزات آنها انداخته است.

درک این شرایط حساس در آستانه اول ماه مه امسال، وظیفه سنگینی را بر دوش کارگران آگاه و تمامی نیروهای طرفدار این طبقه دورانساز می‌گذارد. آنها باید بکوشند صف کسانی را که به اسم طرفداری از طبقه کارگر در جهت خط استراتژیک کنونی امپریالیسم آمریکا در رابطه با طبقه کارگر ایران گام برمی‌دارند از صف طرفداران واقعی کارگران تشخیص داده و منزوی سازند. تجربه خونین مبارزات رهایی‌بخش خلق‌های تحت‌ستم ما و در رأس آنها طبقه کارگر ایران، نشان داده که دشمن اصلی آنها حاکمیت نظام استثمارگرانه سرمایه‌داری وابسته می‌باشد. نظامی که حاصل سلطه اهریمنی امپریالیسم بوده و توسط رژیم‌های خادم و مزدور آنها با قوه زور و سرکوب و قهر ضد انقلابی حراست می‌گردد. در نتیجه، هدف اصلی جنبش انقلابی کارگران ما باید نابودی این نظام استثمارگرانه از طریق یک مبارزه توده‌ای که بدون شک قهرآمیز و طولانی است، باشد. کارگران و خلق‌های مبارز ما، در پیشبرد این هدف و راه نه توهمی به رژیم مزدور و ضد خلقی جمهوری اسلامی و عریضه‌های "ضد آمریکایی" سران آن، و نه هیچ نیازی به حمایت‌های مادی و سیاسی امپریالیست‌ها و "دلارهای" آنها دارند. تنها سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی در جهت نابودی سیستم سرمایه‌داری وابسته ایران است که می‌تواند منافع طبقه کارگر و دیگر توده‌های تحت‌ستم ایران را ضمانت نماید. این است شعار واقعی کارگران آگاه ما در اول ماه مه امسال.

نابود باد نظم جهانی امپریالیستی!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد اول ماه مه، روز جهانی کارگر!

پیروز باد انقلاب، زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک‌های فدایی خلق ایران - ۶ اردیبهشت ۱۳۸۵

گزارش تظاهرات اول ماه مه در لندن انگلستان

روز دوشنبه اول ماه مه بمناسبت روز جهانی کارگر در لندن تظاهراتی برگزار شد. خیلی ها از صبح زود خود را به میدان "کرکن وال گرین" که کتابخانه مارکس آموزگار کبیر پرولتاریا در آنجا قرار دارد رسانده بودند. این میدان مکانی است که معمولا هرساله شرکت کنندگان در مراسم روز اول ماه مه در آنجا جمع می شوند تا ضمن تجلیل از آموزگار بزرگ کارگران و زحمتکشان جهان، راهپیمایی خود را آغاز کنند. دیوارهای کتابخانه مارکس هرسال در چنین ایامی با پوستره‌های روز جهانی کارگر آذین بندی می شود. گروه های مختلف با شادی و سرود پرچمهای سرخ و پلاکاردهای خود را برمی افرازند تا در راهپیمایی باشکوه روز جهانی کارگر شرکت کنند. امروز نیز مثل هر سال رقص و پایکوبی با سرودهای انقلابی به زبانهای مختلف از سوی شرکت کنندگان، فضای شورانگیز این روز را چندین برابر می کرد. گروه های مختلف موسیقی با نواختن آهنگهای انقلابی مارش شرکت کنندگان را موزون و محکم تر می نمودند. شعارهای "کارگران وقتی متحد می شوند، شکست نمی خورند"، "زنده باده اول ماه مه" بطور مرتب در خیابانهای مسیر راهپیمایی طنین می افکند و عابریان را دعوت به شرکت در راهپیمایی می کرد. در میزهای کتاب که دور تا دور میدان از طرف گروههای مختلف بر پا شده اند هر کس مترصد رد و بدل کردن اخبار کارگری و مبارزاتی از کشور خود می باشد. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران نیز مثل هر سال برای گرامیداشت روز جهانی کارگر در این مراسم شرکت داشته و پرچم سرخ روز جهانی کارگر را که بسیار زیبا نوشته بود را برافراشتند. تعداد زیادی اطلاعیه در گرامیداشت روز اول ماه مه به زبان انگلیسی در این مراسم توزیع شد. در این روز مثل هر روز یاد رفقای عزیز را که با افتخار جان خود را صادقانه در راه مبارزه برای رهایی طبقه کارگر فدا کردند با شکوه تمام گرامی داشتیم.

وقتی با یکی از کارگران پاکستانی از وضعیت کارگران شرکت واحد در ایران می گفتیم، با لبخند پر معنایی گفت: آخوندهای شما در لباس ملایی حرف از دموکراسی می زنند همانطور که رئیس جمهور پاکستان هم در یونیفورم نظامی دم از دموکراسی برای ما می زند! وقتی به او گفتیم که

رئیس جمهور کنونی ایران قبلا پاسدار اسلامی بوده که خود نیز شخصا در شلیک به مخالفین حکومت دست داشته، ادامه داد بله، تمام حکومت های دست نشانده امپریالیسم و عوامل و مهره های آنها یک جنس هستند همانطور که ژنرال مشرف نیز هزاران نفر را به دستور خود در پاکستان به قتل رساند!

در حالیکه دست یکدیگر را به گرمی می فشردیم هر دو بی اختیار با هم گفتیم: وقتی که متحد شویم، دیگر قادر نخواهند شد که ما را شکست دهند همانطور که آموزگار کبیرمان مارکس می گوید.

به میدان دیگری که محل پایان مراسم امروز است نزدیک می شویم، پلیس مانع از ورود برخی از گروه ها می شود و تا چشم کار می کند دیوار انسانی ساخته شده توسط پلیس است که در هراس از اتحاد کارگران برای سرکوب آماده شده اند.

به میدان رسیده ایم. سرود انترناسیونال که در طول میسر راهپیمایی مدام به زبانهای مختلف پخش می شد از بلندگوهای میدان به گوش می رسد. همه، بار دیگر این روز را به هم تبریک می گویند. روز جهانی کارگر گرامی باد!

اعتراض به موج جدید اعدامها در ایران

در اعتراض به موج جدید اعدام فعالین سیاسی توسط رژیم ضدخلقی جمهوری اسلام در هفته‌های اخیر، روز شنبه ۲۹ آپریل ۲۰۰۶ پیکت اعتراضی‌ای در خیابان "های استریت کنزینگتون" لندن برگزار شد.

شرکت‌کنندگان در این حرکت اعتراضی با سردادن شعارهایی به زبان فارسی و انگلیسی، ضمن افشاکاری در مورد ماهیت ضدخلقی و اعمال سرکوبگرانه رژیم جمهوری اسلامی در شکنجه و کشتار کارگران، دانشجویان، زنان و جوانان در ایران خواستار آزادی کلیه زندانیان سیاسی و کارگران و دانشجویان دربند گشتند. در جریان این حرکت، صدها اطلاعیه به زبان انگلیسی در میان عابریان پخش شد که در آن به گوشه‌های از جنایات جمهوری اسلامی در ایران و بویژه موج اعدام‌های اخیر و ضرورت توقف فوری آنها اشاره شده بود. پخش این اطلاعیه‌های افشاگرانه با استقبال عابریان مواجه شده و بسیاری از آنها از تظاهرکنندگان و اهداف آنها پشتیبانی و همیستگی خود با مبارزات مردم تحت ستم ایران را اعلام کردند. برخی از عابریان به این حرکت کمک مالی نمودند. حرکت اعتراضی فوق توسط سازمان دمکراتیک و ضدامپریالیستی ایرانیان در انگلستان و فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن سازماندهی شده بود.

باز پس گرفتن دستاوردهای مبارزات دمکراتیک زنان در آمریکا

مبارزات دمکراتیک توده‌ها در کشورهای سرمایه داری غرب توانسته‌اند در شرایط اوج گیری مبارزات طبقاتی به پیروزی‌هایی مثل تحمیل برخی خواستها به طبقات حاکم نائل شوند. اما بورژوازی در شرایطی که مبارزات طبقاتی در جامعه از شدت می افتد، به دستاوردهای دمکراتیک مبارزات دوران پیشین هجوم می برد و قوانین را هرچه بیشتر به نفع خود تغییر می دهد. به عنوان مثال باید به یورش دولت آمریکا به برخی از مطالبات زنان آمریکا که از دستاوردهای مبارزات زنان زحمتکش آمریکا در نیمه دوم قرن بیستم می باشد، اشاره کرد. اکنون مدتی است که این حقوق یکی پس از دیگری توسط دولت حاکم باز پس گرفته می شوند.

در فوریه ۲۰۰۶ مجلس داکوتای جنوبی رأی بر تغییر قانون سقط جنین داد و قرار است که از اول ماه جولای

قانون جدید در این ایالت به اجرا درآید. طبق قانون جدید، سقط جنین بجز مواقعی که جان زن حامله در خطر باشد، ممنوع است. و حتی زنانی که قربانی تجاوزهای جنسی باشند و در اثر آن حامله شده باشند نیز اجازه سقط جنین نخواهند داشت. طبق این قانون، هر دکتری که عمل سقط جنین انجام دهد به ۵ سال زندان محکوم می شود.

تصویب این قانون اولین اقدام علیه آزادی سقط جنین و دیگر حقوق دمکراتیک زنان نیست. اکنون نزدیک به دو دهه است که بیش از ۴۰۰ قانون جدید ایالتی در سرتاسر آمریکا وضع شده اند که هر کدام مانعی جدید بر سر راه سقط جنین گذاشته اند. علاوه بر قوانین دولتی ضد زن، خطر مداوم اعمال تروریستی گروه های مذهبی افراطی نیز زنانی را که خواهان سقط جنین هستند تهدید می کند.

از سوی دیگر، قطع سوبسیدهای دولتی بر روی داروهای ضد حاملگی و امکانات پزشکی دیگر، باعث شده است که تعداد حاملگی های ناخواسته در نوجوانان و زنان طبقات کم درآمد نسبت به سالهای قبل از ۱۹۹۴ افزایش زیادی داشته باشد. ممنوعیت سقط جنین موجب می شود که این زنان قبل از اینکه آمادگی جسمی و روانی و یا مالی داشته باشند، صاحب فرزند شوند و این به وخیم تر شدن وضعیت زندگی طبقات محروم منجر شده است. حقوق دمکراتیک زنان، منجمله آزادی سقط جنین و دسترسی به امکانات پزشکی و بهداشتی خاص زنان، زمانی می تواند کاملا به دست آید که زنان کارگر و دیگر طبقات محروم جامعه با اتکاء به نیروی عظیم طبقاتی خویش به مبارزه برخاسته و به ایجاد تغییر بنیادی در سیستم ضد بشری سرمایه داری نائل شوند.

فصل دوم کتاب بذره‌های ماندگار قسمت دوازدهم

خصوصیت‌های برجسته‌ی انسانی، در خدمت توده‌ها

در پایان، لازم است، هرچند به صورت کاملاً فشرده، به یک تفکر دیگر نیز که نه فقط اکثریتی‌ها بلکه طیف‌های مختلفی از نیروهای ضدخلفی، آن را به موضوع مبارزه‌ی ایدئولوژیک خود برعلیه طبقه کارگر و افکار و اندیشه‌های کمونیستی و مترقی تبدیل کرده‌اند، برخورد نمایم. موضوع، همانا، تخطئه‌ی فداکاری و باگذشت بودن چریک‌های فدائی خلق و انکار اندیشه‌های انقلابی آنها در ارتباط با این خصوصیات می‌باشد. نیروهای ضدمردمی عموماً، برخورداری کمونیست‌های فدائی از روحیه‌ی گذشت و ایثار در راه تأمین منافع زحمتکشان، و صداقت انقلابی آنها را - که در نزد مردم هشیار و آگاه جامعه دارای بار بسیار مثبت می‌باشند - جدا از اندیشه‌های انقلابی آنها جلوه داده و به گونه‌ای موزیانه مورد تحقیر قرار می‌دهند. در چشم و اسپرگرای این جماعت منتقد، مبارزینی که به مثابه آگاه‌ترین نیروهای جامعه با تحلیلی علمی از شرایط عینی جامعه‌ی خود و با درس‌گیری از تجارب جهانی، و به واقع، با تکیه بر آخرین پیشرفت‌های جامعه‌ی بشری در راه رشد و تعالی و تکامل تاریخی خود، درست‌ترین راه مبارزه را در ایران در پیش گرفتند - کسانی که شکنجه و مرگ را، به خاطر پیشبرد مبارزه با دیو ارتجاع و استبداد، با شجاعت و صداقتی بی‌نظیر و باورنکردنی پذیرا شدند، کسانی که در دادگاه‌های ضدخلفی بر سر جان‌شان چانه نزدند^(*) و... افرادی جلوه می‌دهند که گویا به صرف "ایثار و صداقت انقلابی"، با فداکاری، با دل‌آوری و جسارت و شجاعت انقلابی و غیره، می‌خواستند جامعه‌ای عاری از ستم و جهل و نادانی به وجود آورند؛ و یا بدتر، به گونه‌ای که در لفظ بعضی از بدخواهان دیده می‌شود،

* از سخنان خسرو گلسرخی در دادگاه. او پس از افشای ماهیت ضدخلفی رژیم شاه و تأکید بر ضرورت مبارزه‌ی قاطع و مسلحانه برعلیه آن، تأکید کرد که در این دادگاه "من بر سر جانم چانه نمی‌زنم".

گویا به دنبال "آمال و آرزوها"ی "ناممکن" بودند. اغلب اتهام می‌زنند که "ما بی چراغ به راه افتادیم"، یعنی این که، گویا جنبش انقلابی که بر پا شد دارای تئوری انقلابی نبود. و باز در لفظ بدتری که در رابطه با رفیق ارزنده *کرامت دانشیان* گفته شده، گویا "آنها با مطالعه‌ی یکی دو کتاب به مرز باور می‌رسیدند". بدون اینکه بخواهم در این زمینه وارد یک پلمیک سیاسی شوم، باید روی این واقعیت تأکید کنم که جنبشی که در دهه‌ی ۵۰ در ایران بر پا شد - صرف‌نظر از هر ایرادی که هر کس به آن وارد کند - یک جنبش انقلابی بود و بر این جنبش، یک تئوری انقلابی حاکم بود. اما، در مقابل طیف‌های مختلفی از نیروهای ضدخلفی که فداکاری و از جان‌گذشتگی انقلابیون دهه‌ی ۵۰ را به ملعبه‌ای جهت کوبیدن تئوری، تحلیل‌ها و نظرات علمی آنها قرار می‌دهند، مجبورم این حقیقت را یادآور شوم که اگر این واقعیتی است که "صرفاً" با فداکاری، ایثار و از خودگذشتگی نمی‌توان به اهداف انقلابی دست یافت ولی هیچ هدف انقلابی نیز بدون آن‌ها تحقق نمی‌پذیرد. و در اینجا باید روی چند آموزش اساسی تأکید کنم: اولاً در یک مبارزه‌ی اصولی و جدی با یک دشمن قدرتمند که جز زبان زور چیز دیگری نمی‌فهمد، فداکاری و از جان‌گذشتگی، لازمه‌ی پیشبرد امر انقلاب و مبارزه جهت تأمین منافع توده‌های رنج کشیده و ستم‌دیده می‌باشد؛ ثانیاً حماسه آفرینی و قهرمانی در جامعه‌ی ایران صرفاً به مبارزین مسلح آن سال‌ها بر نمی‌گردد، بلکه سراسر تاریخ ایران مشحون از فداکاری پیشاهنگان انقلابی و توده‌های مبارز و قهرمان می‌باشد و برگ برگ تاریخ مردم ایران به خون مبارزین انقلابی رنگین است؛ ثالثاً با نگاهی به تاریخ در سطح جهان می‌توان دریافت که اصولاً فداکاری، ایثار، جانفشانی، خطرکردن و قهرمانی در همه جا و همواره لازمه‌ی مبارزه برای از بین بردن شرایط ظالمانه و جنایتباری بوده است که دولت‌های مدافع طبقات استثمارگر در جامعه‌های انسانی به وجود آورده‌اند، به عبارت دیگر وجود چنان خصال و عملکردهائی همواره لازمه‌ی پیشرفت و ترقی جامعه بوده است و اگر جز این بود، تکاملی در هیچ جامعه‌ای صورت نمی‌گرفت و تاریخ هرگز به جلو نمی‌رفت. چنان برخوردها و رفتارهایی حتی در زمینه دستیابی بشر به کشفیات و اختراعات علمی نیز نقش بارز خود را داشته‌اند. به طور کلی، هیچیک از دستاوردهای بشری - چه در حوزه‌ی اجتماعی و چه در حوزه‌ی علوم در رشته‌های مختلف - بدون رنج و زحمت انسان‌های فداکار و

از خودگذشته به دست نیامده است. بنابراین، وجود مبارزین فداکار و با گذشت - که در هر عصر و شرایطی که زندگی می‌کردند، همواره یک تئوری و نظرگاه انقلابی راهنمای حرکت آنان بوده - نیز در هر مبارزه‌ی اصیل، هم الزامی و هم طبیعی، بوده است. درست بر این مبنا می‌توان دید که چریک‌های فدائی خلق نیز به آن دلیل فداکار و ایثارگر و باگذشت بودند که به یک جنبش اصیل تعلق داشتند و به یک تئوری و نظرگاه انقلابی مسلح بودند. ما دیدیم که آن تئوری در همان حدی که به آن عمل شد، چه دستاوردهای گرانقدر و پُراهمیتی در تاریخ مبارزاتی مردم ایران به بار آورد. واضح است که اعتراف به فداکار و باگذشت بودن چریک‌های فدائی خلق و دیگر انقلابیون صادق سال‌های دهه‌ی ۵۰ ولی، در عین حال، دشمنی با نظرگاه‌ها و تئوری رهنمون آنان، تناقضی است که حاملین چنان برخوردی، با خود حمل می‌کنند. اگر قرار بود آن انقلابیون نظرات و دیدگاه‌های منتقدین کنونی خود - که از انقلاب و حرکت در جهت آن گریزانند - را داشته باشند، در این صورت دیگر از فداکاری و ایثار و از جان‌گذشتگی نیز خبری نمی‌بود. چرا که بین وجود چنین خصلی در یک فرد از یک طرف و تئوری‌ای که وی به آن معتقد است و رهنمای حرکت وی می‌باشد از طرف دیگر، ارتباطی تنگاتنگ موجود است. در حقیقت، این، مادی شدن یک تئوری، نظر و اعتقاد انقلابی در وجود فرد است که باعث می‌شود وی رفتاری داشته و دست به اعمالی بزند که از آنها به عنوان فداکاری و گذشت و غیره، یاد می‌شود! اتفاقاً، بدخواهانی که در جهت تحقق سیاست "خفه کردن با عسل" رژیم دمنش جمهوری اسلامی کار می‌کنند، با انکار همین واقعیت است که کار خود را پیش می‌برند. مثلاً می‌بینیم که از یک طرف سعی می‌شود، اندیشه‌های انقلابی *کرامت دانشیان*‌ها چیزی جدا از مارکسیسم که گویا باعث "سرگشتگی وجود" و "روح سرگردان" *کرامت* گشته بود تلقی گردند (این همان چیزی است که دیگران با عنوان "آنارشسیسم خرده‌بورژوازی" از آن یاد می‌کنند). اما از طرف دیگر، وقتی چنان افرادی با این واقعیت روبرو می‌شوند که رفتار و اعمال و یا "روحیات و منش فردی" *کرامت* به گونه‌ای بود که "افراد دور و نزدیک دور و برش را تحت تأثیر قرار می‌داد"، ناچار می‌شوند بگویند که "اندیشه‌های *کرامت*" نتوانسته بود "بر دغدغه‌های فردی‌اش سایه بیاندازد". (عبارات توی گیومه از *انوش صالحی* است که در صفحات ۲۲۲ و ۲۲۳ کتاب "راوی بهاران"، آمده است.)

"ISLAMIC FUNDAMENTALISM", A TOOL IN IMPERIALISM'S HANDS

Translated excerpts from a speech delivered on behalf of the IPFG at "The International Anti-imperialist Anti-capitalist Meeting" held in Greece in May 2006

Dear Comrades!

Please accept revolutionary salutations from my organization – The Iranian People's Fadaee Guerillas. I appreciate this opportunity to speak to you on the relationship between Islamic Fundamentalism and Imperialism.

In the last two decades, we have witnessed the daily rise of a phenomenon known as "Political Islam" or "Islamic Fundamentalism", especially in countries where Moslems make the majority. Unfortunately, the growth of this fundamentalism, which mostly hides behind and justifies itself through anti-Imperialist slogans, has resulted in some wrong viewpoints and illusions among revolutionary and communist forces. As a result, when analyzing the class nature of this fundamentalism, these communist forces are being diverted, and while repeating bourgeois propaganda, they incorrectly consider these groups as "anti-Imperialist" and Revolutionary. It is due to this very fact that I as an Iranian communist, who has witnessed up-close the relentless strangulation of the anti-Imperialist Democratic movement of the Iranian people by the Islamic Republic regime in Iran for the past 27 years, would like to share my own and my organization's experiences with you, and explain the misleading analysis of the above way of thinking.

In most analyses common today, there is an effort to wrap "Islamic Fundamentalism" in "anti Imperialist" clothing. According to these analyses, Khomeini's clique and the Islamic regime in Iran were seemingly a manifestation and symbol of anti-Imperialism. But in fact, while verbally opposing American and other Imperialist forces, the very same Islamic regime under Khomeini's leadership has indeed viciously crushed the genuine anti Imperialism-Democratic movement of the Iranian people; a movement that had started with "Down with the Shah" and "Down with America" slogans. This regime has repressed and executed masses of people, freedom fighters and communists for their true and just anti Imperialist-Democratic demands. Therefore, those who consider this regime to be anti-imperialist must explain why it has put forth such efforts in the blood drenching suppression of the people's anti Imperialist movement and revolution!

The truth is that in the 70's, workers and the toiling masses of Iran, inspired by struggles of our organization - Iranian People's Fadaee Guerillas (IPFG), formed an anti Imperialism-Democratic movement with the goal of overthrowing the dependent regime of the Shah and abolishing Imperialist domination in Iran. But when the revolutionary struggle in its process intensified and saving the Shah's regime by his Imperialist masters was no longer feasible, in order to counter the masses' movement, the Imperialist forces in Guadeloupe Summit decided to replace the Shah's

regime with an Islamic current, which was in line with a policy of installing a green belt around ex-Soviet Union. In those days, this Islamic current under Khomeini's authority did not even have the smallest organization, but with Imperialists' moral and material supports, this clique was rapidly boosted up, and under the circumstances of a lack of a revolutionary leadership (keeping in mind the very hard blows our organization had received at the time), an Islamic Republic regime filled the "alternative vacuum" for the Imperialists.

From the very first days of coming to power, the Islamic Republic regime under the name of Islam, yet in fact serving the Imperialists, committed atrocities against the oppressed people of Iran that had not even been done by the mercenary regime of the Shah.

During the following years, tens of thousands of communists and anti-Imperialist combatants were massacred by the Islamic regime. This regime even executed kids and teenage girls as young as 14 or 15 years of age. One of the malicious crimes this regime perpetrated in prisons after 1981 was the raping of virgin girls by revolutionary guards before executing them. The high ranking Islamic Republic leaders justified these rapes by reasoning that these atheist virgin girls deserved to die, but since after death virgins enter heaven directly, it was therefore necessary for the revolutionary guards to deflower the girls to prevent them from going to heaven.

Continue on page 11

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
0044 – 7946494034

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082

4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England